بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۷ - ۱۳

۱۰۶۶۸ ر ن
۸۶۲۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب کذب برالید
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۶۴۵۹۰
شماره ثبت کتاب
۸۷۱۰۷

خطی - فهرست شده
۶۴۶۰

فصل چهارم اندر تحویل سالهای موالید و بیرون آوردن دلیلها

بدان که حکم کردن بر تحویل سالهای موالید نیست جز آن کسی که مولودش
داند از روز و ماه و سال و طالع وقت زادنش و جایگاه ستارگان
و اما آن طالع که مولودش نداند و جایگاه ستارگانش که سالش
را تحویل کند و برو بر حکم کند؛ پس چون خواهی که سالی را از سالهای
موالید تحویل کنی و طالع مولودش دانی و نیز ستارگان را نگاه کنی اندر
طالع مولود و جایگاه ستارگان بهر زیجی که باشد و این سال را تحویل
کنی بدان زیج که طالع مولود و ستارگان او بدان کرده باشی تا اندر خطا
بزرگ نیفتد اندر اثبات طالع خاصه و بیرون آوردن بیشتری از البلاد
و چون سال تمام نگردد مولود را سالی تمام تا آفتاب باز آن برج و درجه
نرسد و آن دقیقه که اندر بوده باشد اندر اصل وقت زادن فرزند
و آفتاب هرگاه که اندر جای بود از جایهای فلک باز آن جا رسد جایگاه
رسد اندر سیصد و شصت و پنج روز و چهار یک روز بتقریب؛ و پس که باز جای
خویش آمد فرزند را سالی بگذشت از عمرش و طالع وقت رسیدن آفتاب
بدان جایگاه طالع تحویل سال بود؛ پس هرگاه که خواهی که سال را تحویل کنی
نگاه کنی که از عمر مولود چند گذشته است از سالهای تمام اگر چنان
بود

اند و اندرون گویند که کید همان باشگونه بود اندر بر جها
...ل راس و ذنب جز آنست که ایشان را بر تر روند؛ و اندرون
گویند که هرگز کید نشناسند و جایگاه کید بشناسند اندر فلک البروج ج
آن هنگام که حکم خواهند کردن او را خطا افتد اندر حکم از نحس این کید
بود و من یاد کنم جایگاه این کید اندر فلک البروج سال بسال بصفت
و جمل و حساب از بهر یاد کرد و بگویم که هر روزی چند رود ان شاء الله تعالی
اما آفتاب و ماه نیز از فلک دور و وزن جهان زبر بر ایشان نیست
و بیشتر بر بخار و بر سیمین و کشتیها که فرو نیکی از فزودن
ایشان و رفتار ایشان آشکار بود و نشانها و هواها با آفتاب
بوسته است و زمین و دریا بماه بوسته است و دلیل بر این
آنست که مد و جزر اندر دریا برفتار ماه پدیدار آید از بهر آنکه چون
ماه از مشرق بر آید دریا بالا گیرد؛ پس چندانکه ماه بالا همی گیرد آب فزاید
تا آنگاه که میان آسمان آید؛ پس چون میان آسمان آید غایت مد بوده است
پس چون از میان آسمان اندر گذرد مد باز گردد و آب دریا کم همی گردد
تا آنگاه که ماه فرو شود پس که ماه از وتد زمین اندر گذرد جزر باز
پدیدار آید و همچنین کم همی گردد آب تا آنگاه که ماه بر آید؛ و گردش
روزگار و هوا از جهت آفتاب بود و رفتارش اندر برجها ...

وسیارگان و این ستارگان آسمان ستاره نیست که بروز روشن...
شناختن با استقامت و رجعت و دیگر جنبشها مگر آفت...
نیست تا تابش ایشان همی بداند هست ازین رو ستا...
و ماهست که زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد ا...
متحیره خوانند از بهر آنک راجع شوند و مستقیم گردند و یکی از ب...
تبش و سیرهای نه بر یک حال که همه را بگوید نیز که از آفتاب...
نه برد و تبش چنانک جنبشها نیز سوزانند و ازین هفت ستاره سه سعدند
و آن مشتریست و زهره و ماه و سه نحسند و آن زحلست
و مریخ و آفتاب از بهر آنک طبعش بغایت گرمی است جز آنست
که آفتاب اندر نگرش سه سوی و شش سوی کش نظر تثلیث و تسدیس
خوانند سعد است و اندر گرد آمدن و برابری و چهار سوی نحس بود
و عطارد به هر یکی که گراید با سعد سعد بود و با نحس نحس بود
و سه از وی نرند و آن زحلست و مشتری و آفتاب و سه
ماده اند و آن ماهست و زهره و مریخ و اندرون گفتند که مریخ
نر است بروز و بشب ماده و عطارد با نر نر بود و با ماده ماده
طبع عطارد بسان دگر ستاره را اگر قران کند با ستاره یا یکدیگر
نگرید و اما آن دو نقطه که ... یعنی جوزهر ... ازو همانش خوانند

...ست و دمش نحس و خاصیتشان آنست که سر زیادت کند
...ایشان پس اگر سر با سعد گرد آید اندر سعادت بیفزاید و چون
...ایشان گرد آید از نحسشان بکاهد و چون با سعد گرد آید از سعادت ایشان
بکاهد و سر و دنبال اندر ... از یکدیگر باشند و ضد یکدیگر باشند
و میان ایشان شش برج بود و صد و هشتاد درجه و این یکدیگر همی
گردند و باشگونه اندر برجها همی گردند نه بر استهای برجها هر روزی سه
دقیقه و ده ثانیه بتقریب؛ و اما آن ستاره دنباله دار کجا است
خواندش جرم آفتاب همی گردد ... خاصه اندر ... شمرها
که اندر برج ... که این ستاره اندر ... و کید ستاره
است نحس چون با سعد یا با نحس گرد آید ... و نحوستها ... اگند
و او اندر اول سال ... و حمل و حمال اندر چون ... و هفت
درجه و ده دقیقه از وی و جنبش نه بر استانهای برجها و
جنبش باشگونه بود و هر سالی ... هر روزی بیست
و چهار ثانیه بود و حمل ثالثه بتقریب و اندر کتابها که یاد ... حمله ...

فصل دوم از مقالت دوم اندر نگریدن
خانهها و شناختن ستارگان با آفتاب

وزین هفت ستاره ... اندر برجها است ... آنست که هیچ از وی قوی‌تر

بر همتای و آن خانه است و شرف و وبال و مثلثه و
یاد کنیم اندرین فصل خانهها را و پس یاد کنیم از پس آن دیگر همی بهار...
هر یکی را ازین پنج ستاره متحیره دو خانه است و هر یکی را ازین دو
آفتاب و ماه یک خانه است و ... برج بالای ... فلک ... آفتاب و ماه
راست و آن برج سرطان و اسد است و اما سرطان از بهر آنک
سازوار است با ماه بطبع خانه ماه گشت و هر دو ... و اما
اسد از بهر آنک با آفتاب بطبع سازگار است خانه او گشت و هر دو
گرم و خشک اند پس هر ستاره ازین پنج ستاره متحیره خانه گرفتند
از سوی خانه آفتاب و خانه گرفتند از سوی خانه ماه و آغاز
کردند یک فصل خانه از ستاره کش ... خوانند نزدیکتر بود
با آفتاب و آن عطارد بود پس از سوی خانه آفتاب سنبله گرفت
و از سوی خانه ماه جوزا گرفت و از پس او زهره را سوی ... نزدیکتر
بود از سوی خانه آفتاب میزان گرفت و از سوی خانه ماه ثور
گرفت و از پس او سوی ... مریخ نزدیکتر بود از سوی خانه آفتاب
عقرب گرفت و از سوی ماه حمل گرفت و از پس آن مشتری بر دیکتر
بود از سوی خانه آفتاب قوس گرفت و از سوی خانه ماه حوت گرفت
و از پس او ... زحل بود از سوی خانه آفتاب جدی گرفت

... از آن بود پیش از سعادتها عالم و نحوستهاش و خاصیتها
... اجرام او از ... نفسانی و بر اسنادش بر ساعت ...
... بیش بر روشنای این عالم نیست مگر باسطرلاب ... بر ...
... تقاعها اگر بر شمس ... و پس از ارتفاع ستارگان اندر گاه آنک
... اگر ... پس آنک ... بالتمام ساعات از
... بسیار ... از ... اندر ... افتد از بهر آنک
معروف ترین التمام آب بود و اندر آن بسیار تفاوت افتد از
بهر اندر ... وجزوی اندر پیش اندیش پس چون ... ست
شد شناختن وقت از آن بحقیقت باز دست نشاید
... مگر منجمان چاره‌ها کرده اند و نزدیک بیاورده اند
... نام کرده اند ... و بیشترین از آنها که کار دارند
... بطلمیوس ... کتاب مجسطی و ... دارد
المقسط الما ... بطلمیوس یاد کرده است
... بطلمیوس ... و اکبر ... وقتی که ... دانیم
از ... و یا از پیش ... ساعت و طالع
... و اوتاد ... گوکب ... و جزوی
اجتماع و استقبال را که پیش ... بود با آنک اگر استقبال

بود هر دو جزء شمس فراز کرده ایم و اگر بشب بود جزء قمر بشنو
ستارگان را کی اندران برج و ان جزء و حظ بود از بیت و شرف
و مثلثه و حد و نگاه کنیم تا درجه کدام کوکب از ایشان نزدیکتر
بود و درجات یکی از وتدهای طالع تخمین پس درجات آن
وتد را جدا درجات آن کوکب کنیم و بدانستیم که درجات طالع
ولادت بیشتر بود از درجات طالع تخمین و یا کمتر تا درجات
وتد الا چندان کنیم و ان وطالع ... بود اورا هم پس اگر
بسیاری کواکب را درجات نزدیک یکدیگر بود ایشان را کی حظش
بیشتر بود کنیم و این عمل را نمودار ... و تاکید ما
که حکیم را مرجع با این بود کی یاد کرده ایم نمودار مسقط النطفه تخمین و اگر هم
وقتی را کی تحقیق دانیم که از پیش ولادت بود و یا از پیش
مقدار نیم ساعت و طالع آن وقت را مقوم کنیم و جایگاه
قمر اندر وی و بدانیم که مدانی که اصل این نمودار آنست
که بدانی که جایگاه قمر گاه ولادت طالع مسقط النطفه بود و جایگاه
قمر وقت مسقط النطفه طالع ولادت بود و بماندن مولود اندر
رحم اندر میان سه زمان بود بتقریب و کمترینش نه دور
و نیم بود از دورهای قمر و میانه اش دویست و پنجاه روز

... ساعت بتقریب و میانه ترینش نه دور بود و دو ... نصابش
... بیست و هفتاد و سه ... بود و پنج ساعت بتقریب و بیشتر مثلثش
... نه دور و نیم بود و ... اش دویست و هشتاد و شش روز
بود و بیست و یک ساعت بتقریب پس چون ما بین طالع
و قمر را از کرده ایم اگر قمر زیر زمین بود و بر مسیر رفته قمر بخشیم
و آن سیزده درجه و یازده دقیقه بود بتقریب و آن بچهار
که حاصل آید بر مکث میانه ترین و را ایم آنک بر آید مکث بود
بتقریب و چون از میان قمر و طالع فراز کنیم چون قمر بر بالای
زمین بود و بر مسیر رفته قمر بخشیم و از مکث میانین کاهیم
آنچ بماند مکث بود بتقریب پس مکث را کی حاصل آمده بود از آن
وقت ولادت که بتخمین کرده بود کاهیم آنچ بماند قمر را
بر وی مقوم کنیم و اندر جایگاهش نگاه کنیم پس اگر اندر آن
برج طالع ولادت بود و نزدیک بود بدرجات تخمین و اگر
نه نگاه کنیم تا اندر کدام ... از آن کوینه بود پس نگاه کنیم اندر ان
دور نه بر اصل قمر وقت ولادت را اگر روز بود و اگر شب
پس اگر روز بود شمس را مقدم کنیم ... و از مطالع جایگاه
قمر کاهیم مطالع جزء شمس را پس آنچ بماند دایرهٔ فلک بود

از بر آمدن آفتاب تا بر آمدن جایگاه قمر مطالع ... جزء
پس باقی دایرهٔ فلک بود از گاه فرو شدن شمس تا بر آمدن جایگاه
قمر پس ساعتهای دایره اندر آنیم و قمر بر وی مقوم کنیم پس جای
آنگاه طالع ولادت بود و جایگاه قمر وقت ولادت را طالع
انتقال کوکب بود در چهارم اندر پرورش مولود
از مولودی که سه سال برنیاید آن بود کی غذا نپذیرد و آنک پرورش
نوابش آن بود کی چهار سال تمام بزید فصل
هرگاه که یکی نیّر اندر وتد بود و یکی نحس با او بود و با اندر ...
بود و با اندر مقابله اش آن مولود غذا نپذیرد فصل
هرگاه که طالع مجهول بود اندر میان دو نحس و هیچ سعدی
نه نگرد و مستولی بر جایگاه از نیر کی حد او بیت بود نحس
بود یا کوکبی منحوس آن مولود غذا نپذیرد فصل
دلیلان پرورش درجهٔ طالع حسب و خداوند طالع و هر دو نیر
و سهم السعادة و خداوند مثلثات این همه و قوی تر منشان
خداوند مثلثات طالع بود و اگر ان ... بود پس
پس اگر بیشتر ... اندر اوتاد بوند و با اندر طالع و ...
خطها خوش و مسعود بوند و سلیم از نحسها حکم کنند بر تمامی

کی هر دو برابر جدی و دلو است کی خانهٔ زحل است و مشتری را وبال
اندر جوزا است و اندر سنبله و مریخ را وبال اندر ثور و میزانست
و زهره را وبال اندر حمل و عقربست و عطارد را وبال اندر قوس و حوتست

اندر هبوط ستارگان

واما هبوط ستارگان اندر خانهٔ هفتم شرف هر ستاره بود چنانک هبوط
آفتاب اندر میزانست و هبوط ماه اندر عقربست و هبوط زحل
اندر حملست و هبوط مشتری اندر جدی است و هبوط مریخ اندر
سرطانست و هبوط زهره اندر سنبله است و هبوط عطارد
اندر حوت است و دانایان هبوط را وبال کمین خوانند و اندر
کهسد کی ستارگان کی اندر هبوط باشند زبون بوند و تنگی
و وبال دلیل بود بر ... و بیم و ضجوری فصل چهارم از مقالت
دوم اندر ... حدها همه دانایان گرد آمده اند بر آنک اندر هر برجی
پنج طبایع مختلف است و هر طبعی از وی سازگار ستاره است پس
هر برجی را پنج قسمت بکردند و هر قسمتی ستاره را دادند کی موافق بود
طبع آن قسمت را اوی و هر وی را حد او نام کردند پس چون آفتاب
با مریخ موافق بود بگرمی و ماه موافق بود با زهره بسردی آفتاب
و ماه را بخش کردند اندر قسمت حدها از برای آفتاب کار کند اندر

اسد حد مریخ و ماه کار کند اسد حد زهره و مخالف شدید دانان کلبانیان
و مصریان مصر و روم و بابلیان و جز ایشان هر اسد قسمت این حدها
و هر یکی را قسمتی دیگر است مخالف آن دیگر ۵ پس بیرون نهیم استای حدها
هر و نه سه دفعه و ده ثانیه سقرب ۵ و اما بسیار مردمان
دار بحر است حد از جرم افتاب رها کرده اند بما بیند اند مخالف آن
دیگر جز انست دو گونه کار بیش دارند از میان همه ۵ یکی آنکه بطلمیوس
کرده است حد او نیز احکام و دیگر که مردمان مصر بکار دارند ۵ اما بطلمیوس
شش درجه نخستین از حمل مشتری را داد ۵ و از پس او هشت درجه
حد زهره نهاده ۵ و از پس او هفت درجه حد عطارد نهاده ۵ و پنج درجه
حد مریخ نهاده ۵ و چهار درجه حد زحل ۵ و هشت درجه نخستین از
ثور حد زهره کرد ۵ و هفت درجه حد عطارد کرد ۵ و هفت درجه حد مشتری
کرد ۵ و دو درجه حد زحل کرد ۵ و هفت درجه حد مریخ کرد ۵ و از جوزا
هفت درجه نخستین حد عطارد کرد ۵ و شش درجه حد مشتری ۵ و هفت
درجه حد زهره ۵ و سی درجه حد مریخ ۵ و چهار درجه حد زحل
و از سرطان سی درجه نخستین حد مریخ نهاد ۵ و هفت درجه حد مشتری
نهاد ۵ و هفت درجه حد عطارد نهاد ۵ و هفت درجه حد زهره نهاد
و سه درجه حد زحل نهاده ۵ و از اسد شش درجه نخستین حد زحل نهاد

تو تند و نیکوی و آسانی بود و اگر بر خلاف این بود حکم کند برانک
بر خویش نیز بود و اندر میان این حالها بود اندر خوبی و ضعیف
و قوت حکم کنند بر قوت خویش فصل مسعودی قمر بیند بیشم
مولود و مقیمش دلیل بود بر خوشی شیر و بسیار لش و نحوست بیش
دلیل بود بر کمی شیر و بد لش در بیشم اندر صورت تن مولود
و حلیتش و هیئت و مزاجش بدانند انوار آن
مستولی بر طالع و مستولی بر جای قمر و قوی ترین ستارگان و بسیار
حظ ترین ایشان اندر جایگاه خویش ۵ پس هر کدام که قوی تر بود
اندر مکانه و حظش بیشتر بود او سزاوارتر بود تدبیر زحل
زحل چون والی بهر بود و مشرق باشد مولود بیک انگبین دار
و تن آبادان و سیاه موی بود و موی بسیار بود بر سینه اش و میانه
و معتدل بود جسمش نیز بتا و کوچکی و چیره بر مزاجش سردی
و تری بود و چون مغرب بود کند مرکوی بود و نزار و حسک تن
و شنک موی و تنک موی و نیکو بود تالیف و ترکیبش و سیاه
چشم بود و چیره بر مزاجش خشکی بود مشتری هرگاه مشتری
والی بهر بود و مشرق بود بگونه رکونش سپید بود و نیکو
موی و میانه موی بود و چشمهاش میانه بود و نیکو بالا بود

و با وقار و چیره بر مزاجش گرمی و تری بود و اگر مغرب بود مولود
سپید بود جز که نه نیکو رنگ بود و لاست موی بود و چشمهاش
میانه بود و کوچک تن بود و چیره بر مزاجش تری بود مریخ
مریخ هرگاه والی بهر بود و مشرق گونه سرخ و سپید بود و نیکو قامت
و تن آبادان بود و ازرق چشم باشد و میانه بالا بود و چیره بر
مزاجش گرمی و خشکی بود پس اگر مغرب بود سرخ رنگ و کوچک
بالا بود و کوچک چشمها و تنک موی و شنک موی و شیله موی
و چیره بر مزاجش خشکی بود زهره کردارهاش مانند کردارهای
مشتری بود جز آنکه آن آیین بود نیکوتر و لطیف تر بود و شولش مشتر
بود و جمالش مانند زنان ماننده تر بود و نیکو شکل تر بود و تن
آبادان تر بود و بادام تر باشد و از آن تنها شمالا جسم باشد
عطارد چون والی بهر بود و مشرق باشد برنگ ماسه انگبین
باشد و معتدل بود نیز کی و کوچکی اندام و نیکو بالا تالیف بود
و کوچک چشم و میانه موی و چیره بر مزاجش گرمی بود پس اگر
مغرب بود میان کند و کوی و نیمه زردی بود و نزار و باریک اوراز
و چشمش اندر مغاک افتاده بود و صدقه او بان تر ماند و چیره بر
مزاجش خشکی بود هور و نیتر یاری دهنده ستارگان بوند ۵ پس

شمس یاری دهند بر هیئت و جمال و تن آبادانی و قمر بر اعتدال
و باریک اندامی فصل هرگاه که ماه کوکب مشرق بوند بیش نقصان
بود بیک بود بر ... کنند و چون بوقوف نخستین بوند قوی
و حله کنندش و چون براجع بود معتدل کرد اند و چون
بوقوف دوم بود ضعیف کرد اندش و چون بر شیله بوند
خسیس کرد اند و افتاده کنندش فصل اکسائی ... دراز
بالا باشد حد او بر طالعشان اندر دو روی فلک البروج خویش
بود و کوتاه بالا اندر حضیض فلک بروج بود درستیم الله عمر
آن از جایگاه بهای هیلاج اند و آن ستارگان که جوانمردان مستولی
باشند و از جایگاه بهای قاتله یعنی کشنده ۵ پس جایگاه بهای هیلاج
وسط السماست ۵ پس طالع ۵ پس حادی عشر ۵ پس سابع پس
تاسع ۵ و حد طالع بر آن گونه است که بگفتیم اندر مقالت نخستین
که آن پنج درجه بیش از خانه دوم و بمخش همه خانه ها را فصل
هیلاج جمادست شمس ۵ و قمر ۵ و طالع ۵ و سهم السعاده بروز شمس و قمر و پس
و طالع و سهم السعاده بشب ۵ و مستولی بر جایگاه هیلاج یکی از
دو غیر بود ۵ و چون بر جایگاه وی از وی اولیتر بود ۵ پس
او هم هیلاج بود و هم والی یعنی کدخدای ۵ و از هیلاج والی

عمر ایشان بود پس اگر هیلاج بودیکی والی نباشد بشر آنرا ایلکسیر گویند طلب
هیلاج دیگر کنیم که والی بود ویس ه پس اگر نیابیم برین گونه هیلاج
درجهٔ طالع بود فصل حال کاسهاء قاتل درجهٔ غارب
و مقارنهٔ کدخدای نحس و آن در نیرو بر سهم و معالیهاشان و حال گاه
ثابتکان که قاطع اند فصل بسیاری هیلاجها و نیروشان
و نگرشتان مشکل گردد خوب بود پس سینی مولود و در برکی و بد ازاری
و تنومندی فصل هرگاه که هیلاج یا والی از میان ساقط
و عاشر بود بسیر شان به درجهٔ غارب کنیم و اگر بعد از
درجهٔ طالع بالمقابله هیلاج و مطالع شمرده و بعد درجه سالی
گیریم و بعد دقیقه ایش بقدر تقریب و این بسیر بر خلاف توالی
بروج بود ه و چون هیلاج و یا والی اندر چنین بروج بود بر توالی
بسیر کنیمش همیشه فصل هیلاج و یا والی چون اندر میان
سابع و عاشر بود و بسیر کنیمش به درجهٔ غارب بر خلاف توالی
و حاصل سالها از عمر سعودی که متصل شوند بدو بیفزایند
و نحوس کم کنند و اندر هر وی کاستنش آن بود که نگاه کنیم
با اجزاء ساعات سعد و یا نحس اندر موضعش و کم کنیم
از وی یا اندر ساعات بعد از طالع مر ساعتی را از بعد

مصف سدس یعنی دوازده یکی و آنچه بماند از اجزاء ساعات
زیادت شود یا نقصان فصل هرگاه که هیلاج یا والی
نحسی بود اعنی حال گاه قاتل اندر کاسه‌ای از سالهای نحس
گردد آن هیلاج و یا آن والی بدان نحس نگاه تحویل سال و یا اندر
میان سال و از نحس اندر تدبیر آن و نگرشان طالع تحویل ....
بترسند بود وی از قطع ه پس اگر نگاه کند بحال گاه آن قطع سعدی
قوی اندر اصل و تحویل آن بدی را باز دارند و از آفتی نگاه
کردند اگر هیلاج و یا والی ناسد بود اندر اصل و نیکو حال بود
از تحویل ه پس اگر نیکو حال بود اندر اصل و فاسد بود اندر تحویل
آن عارضی بود بسبک فصل حال در ثامن یکی از نحس گشت کان
بود کی آن بدان نباید ترسید خاصه که نحس بود یا محترق
باشد اندر اصل فصل بیشترین مردمان این صناعت
را اندرین باب طریقی هست دیگر و آن آنست که شمس را هیلاج
دانند اندر روز و قمر را اندر شب چون اندر بروج مذکر بود و یا اندر
بروج مذکر اندر خانه دوازدهم و هشتم و ششم ه و قمر را هیلاج
دانند اندر روز چون اندر بروج مونث بود و یا بروج مونث مگر
اندر خانهٔ دوازدهم و ششم و هشتم و ترتیب روزها را شمس ....

پس قمر ه پس طالع ه پس سهم السعادت ه و بشب قمر پس شمس ه پس سهم
السعاده ه پس طالع و بکرانه هر یکی از حال و سال ... کدخدای
و استانیدن سالها در عدد کبری و وسطی ه و صغری ه یکی آنک
و همی ... سناختنش و با حمی دارند بدان ه پس اگر اندر
وتد بود سنی کبری بدهند ه و اندر مایلی الوتد سنی وسطی
و اندر زایل سنی صغری ه و چون سعدی نگرند کدخدای شوند از
مثلث و یا تسدیس بیفزایند اندرین عطیت سنی صغری خویش تمام
اگر اندر وتد بود و اگر اندر مایلی الوتد بود نیمه صغریش ه و اگر
اندر زایل بود نیمه یکی از سنی صغریش ه و نحس کم کند نحس
متصل بود بکدخدای عطارد و عطارد چون ممتزج شود
با سعد سعد بود با نحس نحس بود و هر اندر نیز از تثلیث و تسدیس
سعد بود ه و از معالمه و مقارنه و تربیع نحس بود ه و چون
کدخدای ضعیف بود کاهش بیشتر بود و چون تو سیدن
مولود نزدیک هر منجستی که هیلاج بود و یا کدخدای
خاصه اندر نگاه نیمه سنی کدخدای و ما در ... و یا سیک
و سنی کدخدای اینست شمس کبری سد و بیست سال
..
از سیم بسوچنید سمی از او سط ۹ ۳ و قمر او سطی ۱۳ حرر یافتم

وسطی وصغری کبری
و شصت و نه سال نوزده سال قمر سد و هشت سال
وسطی صغری کبری
شصت و سش سی و سه ... زحل سی و هفت
وسطی صغری کبری وسطی
حمل و سه سی سال مشتری دوازده حمل و پنج
صغری کبری وسطی صغری کبری
دوازده مریخ شصت و شش حمل پانزده زهره هشتاد و دو
وسطی صغری کبری وسطی
حمل و پنج هشت عطارد هفتاد و شش حمل و هشت
وصغری
بیست سال در هیئت ایشان و علتهای تن اندر بنا اید و اتصال
از از مستولی اند بر غارب و بر سادس و زحل و مریخ ایشان
مستولی بر طالع و از بروج کی اتصال کند بدانکه حمل راس بود
شوره ه و ثور گردن و حلقوم ه و جوزا دو شانه و بازوها و
دستها ه و سرطان سینه و پهلوها و شش ه و اسد معده
و دل ه و سنبله روده‌گانی و شکم و ناف ه و میزان ... را
ارتاف تا زیر ناف ه و عقرب را معلعه عورت و بر و جای ...
و قوس ران ه و جدی زانو ه و دلو ساقها

وچون را یا بیا و برین ترتیب طالع یا دو از دهم برج **فصل**
زحل را از ظاهر تن گوش راست است و از باطن
سپرز و مثانه و بلغم ه و مشتری را سپید ز و دل و شش یا نما
و ابست ه و مریخ را گوش چپ و جگر و زهره و کماه و خایه
و شمس را بدل چشم و مغز سر و معده و بینا و همه اندامهای
سوی راست ه و زهره را انس و بدن سست و گوشت و گرده‌ها
و مقعده ه و عطارد را زبان و سخن گفتن و اندیشه و زهره
و قمر را معده و پستان و اشکال گلو و همه اندامهای سوی چپ
پس هر ستاره که منحوس گردد از بنان آفت و علت اندر آن
اندام پدید آید که او دلیل کند بر آن و اما مفاصله برف که بحسب
چون مشرق بود آفت ابد و چون مغرب بود بیماری و علتها
فصل زحل دلیل بود بر بسیاری بلغم و ماده‌ها که ماند اجما
رنج [illegible] روز [illegible] زیرقان و درد گلو و خون افتادن از گلو
و قولنج و زنان [illegible] رحم یعنی [illegible] ه و مریخ دلیل کند بر خون
افکندن و سوختگیهای سودا [illegible] و گرمی و ماده‌های گ
ساد و [illegible] کردن و [illegible] ساعتی [illegible] و [illegible]
[illegible] ه عطارد بیماری [illegible] یکی را از دو گانه

از طبعش بیفزاید و کار ایشان بزرگ شود **فصل**
هرگاه که علت بود و قمر اندران برج بود که نحس اندرو بود
بود گاه مولود و یا تربیعش و یا مقابله‌اش کار صعب بود
و سخت‌تر آنگاه بود که علت از طبیعت آن نحس بود **فصل**
استشهاد او بر سم المرض چنانکه بسیار دلیلها یاد کردیم
در شمار اینحالها نفس بخشیده گردد بعقلی و خلقی
پس عقلی را متولی عطارد بود ه و خلقی را متولی قمر بود و اینه
چون نیرو گیرد این دو ستاره و ضعفشان ه و سعادت و نحس ستشان
و حال ایشان [illegible] گاه بود که مرد حکیمی کند یا سعا مبرک
و اگر نحس بود نادانی و بی خردی چند بر میانه بود **فصل**
بدان برج گاه کشند که عطارد و قمر اندرو بود وار ستاره کان ن
که مستولی بود بر جایگاه خویش ه پس اگر منقلب بود آن برج
نفس را دوست دارنده گردد و دوست دارنده مزاح و ثنا
باشد و کوشنده در کارها و [illegible] حرکت [illegible] با علم نجوم
و اگر دو جسد بود نفس را منقش کند و گردنده و نا
پاینده بر یک چیز و طیاش و بزرگ بود ه و اگر ثابت بود
نفس را [illegible] کند و نا [illegible] و [illegible]

و شکیبا و دوست دارنده تعب و رنج **فصل**
و اگر مستولی بر جایگاه عطارد و قمر زحل بود و این حال ذاتی
و عرضی قوی بود و محمود بود مولود را نیک رای کند و دور
اندیش کند و نیک کار برای خویش کند ه و اگر زحل بر خلاف
این بود مولود احقر و [illegible] همت و با تمییز
و خویشتن دار [illegible] کند و [illegible] شادی [illegible] سود
پس اگر مشتری متشاکل زحل بود و زحل بر حال محمود بود
نیک مردی باشد و گرامی کننده مردم [illegible] راست [illegible]
و نیک رای و [illegible] کننده و [illegible] کننده و بلند همت و [illegible]
و تیز فهم ه و اگر زحل بر حال مذموم بود [illegible] نیکی را
[illegible] چیز بود [illegible] دار و دشمن دار [illegible] بود و نا آمیزنده
بود با مردمان و کسی با وی دوست نبود و [illegible] اختیار بود
پس اگر متشاکلت مریخ بر زحل بود و زحل بر حال محمود بود مولود
را نا تمییز کند [illegible] سوی کردار [illegible] و دلیری [illegible] اید
و از [illegible] دلیری و [illegible] معامله بود و نا بخشاینده و [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] مردم را [illegible] منفعت بود و دوست مخالطه
کننده بود و دوست دار [illegible] بود و خیانت کننده بود

و غلبه کننده و دشمن دارنده مردمان با این همه یابنده مراد
بود ه و اگر زحل بر حال مذموم بود مولود را جامه ستان و راه
زن و دزد کند و با ترس کار از [illegible]
و کشنده و [illegible] و با این همه بد حال بود ه پس اگر
متشاکل [illegible] بود و زحل بر حال محمود بود مولود را دشمن
دارنده زنان کند و دوست دارنده پسران [illegible] و نا
دوستدار کرامت و دشمن دارنده کارهای نیکو و [illegible] ه
و [illegible] معاش [illegible] از مردمان و خویشتن را [illegible]
بین بود و کند و او [illegible] کارهای [illegible] و [illegible] ر
[illegible] زنان و صاحب تن خویش را ه پس اگر
زحل بر حال مذموم بود مولود را آرزو کند بر مجامعت و [illegible] ه
[illegible] همه حالها و [illegible] کننده و با تمییز و [illegible] دوست
دارنده مجامعت و [illegible] کسان [illegible] باشند
پس اگر با عطارد متشاکل بود و زحل بر حال محمود بود مولود
مفتش بود [illegible] بود و دوست دار چیزها [illegible]
و [illegible] کارهای [illegible] و [illegible] سخنها [illegible] بود
و فطن و [illegible] و [illegible] دوستدار علم و کامروائی

و اگر زحل بر حال منحوس بود مولود کینه ور بود و رنج بر ... دشمن
خاصه خویشاوندان و نزدیکان خویش را و دوست دارد شقاوت
و ... و خیانت و تعویذ ... و فرهنگ ... بی دولت و ناکام بود و ... بود

فصل اگر مشتری مستولی بود بر جایگاه قمر و عطارد
و مشتری بر حال محمود بود مولود بزرگ نفس و ... بود ... وقار
دوست دارد ... بود و نیکوکار و از اهل دین و عادل و پارسا
و خویشتن‌دار بود ... و بردبار ... شیرین و با سیاست بود
و اگر بر حال منحوس بود احوال نفسش مانند بود بدانچه یاد کردیم
جز که کمتر بود و ضعیف و خامتر و بی تمییزتر ... بجای بزرگ
همت نفس کمتر کند خیرات و کم کند خیر بود و بجای ...
منزل و بجای پارسا ... و بجای ... همتی بزرگ ... ٥ پس اگر
مریخ مشاکل بود و مشتری بر حال محمود بود مولود ...
و جنگ دوست بود و کارزار کننده و تدبیر کننده و نا متواضع
و دوست دارنده غلبه کردن و ... کردن و ...
بزرگ نفس خشمناک و ... و به امر و نهی بود ٥ و اگر مشتری
بر حال منحوس بود مولود دشنام دهنده بود و آشفته کار
و ستیزه دل و بد طبع و ... و سبک و ... پشیمانی

و هفت درجه حد عطارد نهاده ٥ و پنج درجه حد زهره نهاده ٥ و شش
درجه حد مشتری نهاده ٥ و از سنبله هفت درجه حد عطارد نهاده
و شش درجه حد زهره نهاده ٥ و پنج درجه حد مشتری نهاده ٥ و شش درجه
حد زحل نهاده ٥ و شش درجه حد مریخ نهاده ٥ و از میزان شش درجه
حد زهره نهاده ٥ و پنج درجه حد عطارد ٥ و هشت درجه حد مشتری
نهاده ٥ و شش درجه حد مریخ نهاده ٥ و از عقرب شش درجه حد
مریخ نهاده ٥ و هفت درجه حد زهره نهاده ٥ و هشت درجه حد مشتری است
و شش درجه حد عطارد ٥ و سه درجه حد زحل ٥ و از قوس
هشت درجه حد مشتری است ٥ و شش درجه حد زهره ٥ و پنج درجه
حد عطارد ٥ و شش درجه حد زحل ٥ و پنج درجه حد مریخ ٥ و از جدی
شش درجه حد زهره است ٥ و شش حد عطارد ٥ و هفت
حد مشتری ٥ و شش حد زحل ٥ و پنج حد مریخ ٥ و از دلو شش درجه
حد زحل است ٥ و شش درجه حد عطارد ٥ و هشت درجه حد
زهره و پنج درجه حد مشتری ٥ و پنج درجه حد مریخ ٥ و از حوت
هشت درجه حد زهره است ٥ و شش درجه حد مشتری ٥ و شش درجه
حد عطارد ٥ و پنج درجه حد مریخ ٥ و پنج درجه حد زحل ٥ و این حد
یاد کردیم از حدها است که بطلمیوس یاد کرد و اما مردمان مصر از این گونه

کنند که یاد کنیم ان شاء الله عز و جل **از حمل** شش درجه حد مشتری
و شش حد زهره ٥ و هشت درجه حد عطارد ٥ و پنج درجه حد مریخ
و پنج درجه حد زحل **و از ثور** هشت درجه حد زهره است ٥ و شش
درجه حد عطارد ٥ و هشت درجه حد مشتری ٥ و پنج درجه حد
زحل ٥ و سه درجه حد مریخ **و از جوزا** شش درجه حد عطارد است
و شش درجه حد مشتری ٥ و پنج درجه حد زهره ٥ و هفت حد مریخ
و شش حد زحل **و از سرطان** هفت درجه حد مریخ است ٥ و شش حد
زهره ٥ و شش حد عطارد ٥ و هفت حد مشتری ٥ و چهار حد زحل
و از اسد شش درجه حد مشتری است ٥ و پنج حد زهره ٥ و هفت حد
زحل ٥ و شش حد عطارد ٥ و شش حد مریخ **و از سنبله** هفت درجه حد
عطارد است ٥ و ده حد زهره ٥ و چهار حد مشتری ٥ و هفت حد مریخ
و دو حد زحل **و از میزان** شش درجه حد زحل است ٥ و هشت حد
عطارد ٥ و هفت حد مشتری ٥ و هفت حد زهره ٥ و دو حد مریخ
و از عقرب هفت درجه حد مریخ است ٥ و چهار درجه حد زهره
و هشت حد عطارد ٥ و پنج حد مریخ ٥ و شش حد زحل
و از قوس دوازده درجه حد مشتری است ٥ و پنج حد زهره ٥ و چهار
حد عطارد ٥ و پنج حد زحل ٥ و چهار حد مریخ ٥ **و از جدی**

نخستین وجه از دلو زهره راست ٥ و دوم مریخ راست ٥ و سیم
مشتری را ٥ نخستین وجه از حوت زحل راست ٥ و دوم هم
زحل را و سیم مشتری را ٥ و هند
اما هندیان را وجوه ترتیبی و کرداری دیگر است بر خلاف این که
که یاد کردم و آن چنانست که ٥ نخستین وجه از هر برجی خداوند آن برج
را دهند ٥ و دوم وجه خداوند پنجم برج را ٥ و سیم خداوند نهم برج را
چنانکه نخستین وجه از حمل مریخ را دهند که خداوند خانه است ٥ و دوم
وجه مشتری را که خداوند دوازدهم است ٥ و سیم وجه زحل را دهند
که خداوند خانه یازدهم است ٥ و همچنین نخستین وجه از ثور زهره را
دهند ٥ و دوم مریخ را ٥ و سیم مشتری را ٥ و از جوزا نخستین وجه عطارد را
و دوم زهره را ٥ و سیم مشتری را ٥ و از سرطان نخستین وجه ماه را دهند و دوم
عطارد را ٥ و سیم زهره را ٥ و از اسد نخستین وجه آفتاب را و دوم
ماه را ٥ و سیم عطارد را ٥ و از سنبله نخستین وجه عطارد را و دوم
آفتاب را ٥ و سیم ماه را ٥ و از میزان نخستین وجه زهره را ٥ و دوم عطارد را
و سیم آفتاب را ٥ و از عقرب نخستین وجه مریخ را ٥ و دوم زهره را
و سیم عطارد را ٥ و از قوس نخستین وجه مشتری را ٥ و دوم مریخ را
و سیم زهره را ٥ و از جدی نخستین وجه زحل را ٥ و دوم مشتری را

وسیم مریخ را، و از دلو بخشش وجه زحل را، و دوم هم زحل را
وسیم مشتری را، و از حوت بخشش وجه مشتری، و دوم مریخ را
وسیم هم زحل را، و مر این را ایشان بهای دریجان نام کرده‌اند، نیک
همگی با معلوم کردد ان شاء الله عز و جل و به الحول و القوه

فصل هفتم اندر بدید کردن نهبهرها

هند و از این ستارگان را اندرین برجها بهرها کردند و بخشیدند هر
برجی را نه بخش و نهبهر نام کرده‌اند، سر بخشش بهر از حمل سه درجه
و بیست دقیقه مریخ را دادند، و سه درجه و بیست دقیقه
زهره را دادند، و سه درجه و بیست دقیقه عطارد را، و سه درجه
و بیست دقیقه ماه را، و سه درجه و بیست دقیقه آفتاب را
و سه درجه و بیست دقیقه عطارد را، و سه درجه و بیست
دقیقه زهره را، و سه درجه و بیست دقیقه مریخ را، و سه درجه
و بیست دقیقه مشتری را که جداو برقوس است و بخشش بهر از ثور
زحل را دادند، و دوم بهر هم زحل را، و سیم بهر مشتری را، و چهارم بهر
مریخ را، و پنجم بهر زهره را، و ششم بهر عطارد را، و هفتم بهر ماه را
و هشتم بهر آفتاب را، و نهم بهر عطارد را و بخشش بهر از جوزا
زهره را دادند، و دوم بهر مریخ را، و سیم بهر مشتری را، و چهارم بهر زحل
را

و پنجم بهر زحل را، و ششم بهر مشتری را، و هفتم بهر مریخ را، و هشتم بهر
زهره را، و نهم بهر عطارد را و بخشش بهر از سرطان ماه را دادند
و دوم بهر آفتاب را، و سیم بهر عطارد را، و چهارم بهر زهره را، و پنجم
بهر مریخ را، و ششم بهر مشتری را، و هفتم بهر زحل را، و هشتم بهر هم زحل را
و نهم بهر مشتری را و بخشش بهر از اسد مریخ را دادند، و دوم بهر
زهره را، و سیم بهر عطارد را، و چهارم بهر ماه را، و پنجم بهر آفتاب را
و ششم بهر عطارد را، و هفتم بهر زهره را، و هشتم بهر مریخ را، و نهم
بهر مشتری را و بخشش بهر از سنبله زحل را دادند، و دوم بهر هم زحل را
و سیم بهر مشتری را، و چهارم بهر مریخ را، و پنجم بهر زهره را، و ششم بهر عطارد را
و هفتم بهر ماه را، و هشتم بهر آفتاب را، و نهم بهر عطارد را
و بخشش بهر از میزان زهره را دادند، و دوم بهر مریخ را، و سیم بهر
مشتری را، و چهارم بهر زحل، و پنجم زحل را، و ششم مشتری را، و هفتم مریخ را
و هشتم زهره را، و نهم عطارد را و بخشش بهر از عقرب ماه را، و دوم آفتاب را
و سیم عطارد را، و چهارم زهره را، و پنجم مریخ را، و ششم مشتری را
و هفتم و هشتم زحل را، و نهم مشتری را و بخشش بهر از قوس
مریخ را دادند، و دوم زهره را، و سیم عطارد را، و چهارم ماه را
و پنجم آفتاب را، و ششم عطارد را، و هفتم زهره را، و هشتم

مشتری را، و نهم زحل را و بخشش بهر از جدی زحل را، و دوم مشتری را
و سیم مریخ را، و چهارم زهره را، و پنجم عطارد را، و ششم ماه را
و هفتم آفتاب را، و هشتم عطارد را، و نهم زهره را
و بخشش بهر از دلو مریخ را دادند، و دوم مشتری را، و سیم و چهارم
زحل را، و پنجم مشتری را، و ششم مریخ را، و هفتم زهره را، و هشتم عطارد
و نهم ماه را و بخشش بهر از حوت آفتاب را دادند، و دوم عطارد را
و سیم زهره را، و چهارم مریخ را، و پنجم مشتری را، و ششم و هفتم زحل را
و هشتم مشتری را، و نهم مریخ را

فصل هشتم اندر
یاد کردن دوازده بهرکش
اثنا عشریات خوانند

و ستارگان را اندر هر جایگاهی اندرین برجها نیز وی و بهره‌ای است که بدیگر
جایگاه افکند از فلک برج خویش و مرورا دوازده بهر خوانند و این
چنان بود آن دانستن که نگاه کنند اندر طالع اگر طالع مسئله بود
یا آن مولود، و نگاه کنند ستاره که خواهند که دوازده بهرش بدانند
تا اندران برج که اندرو است چند درجه است از درجهای او پس آنرا
اندر دوازده بزنند و چندانکه بود از اول برج سی درجه باز افکنند
پس آن برج که تمام نشود آنجا دوازده بهری آن ستاره اندران برج بود

یا اندر بهری از حظهاش، و سیم آن بود که اگر بالای اسود شرقی بود
و ایچ منحوس باشد غربی بود، و بالایین آن ستارگان که فلک ایشان بر بالا
فلک آفتاب بود، و زیرین آن ستارگان که فلک ایشان زیر فلک آفتاب
و چهارم آن بود که اندر برابر سعد آن بود یا آنجا که برو نگرند، و پنجم آن
که راست روش باشند، و ششم آن بود که مقبول بود یعنی نیز بر فت
و هفتم آن بود که هیچ ستاره نحس بدو و از وی زایل بود یعنی او فتاده
یا هابط بود و محترق بود، و هشتم آن بود که اندر حد خویش بود
از حیث روز یا شب، و نهم آن بود که صمیمی بود یعنی که میان او و میان
آفتاب پانزده دقیقه بود یا کمتر و چون بیشتر از آن دارا آن کهتر این که چون
ستاره محترق بود اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش و اما چون بود چون
و دهم آن بود ستاره‌ای که اندر بعی بود بر آن فلک و مانند اندر بعی بود
ماه از فلک و راست روش بود، و یازدهم آن بود که زود رو
بود و دوازدهم آن بود که بر سر اوج خویش رود، و سیزدهم آن بود
اندر جمای باشند که ستارگان بود با طبیعتشان چون آتشی
اندر خانه آتشی و آبی اندر خانه آبی اندر ضعیفی ستارگان
اما ضعیفی ستارگان بر دوازده بهر بود و آن احتراق بود و افتادن
از وتد، و رجوعت یعنی کژ رفتن، و نظر نحسان و حصار که میان

شر که فنا شوند؛ و هبوط؛ و سوختن ستاره آن کی افتاده شود
طالع و به ضد خانه خویش بود کی پس زیان کند بر خویش
و باز از جمله هر های خویش کودا مرد باشند؛ و با الله بر این جمله هر
شود یا الله حامی با الله جا کامی تاریک از فلک یعنی میزان و عقرب
و باران بود کی شکلهای خویش نکو دارند

فصل هشتم از معانی جماعت الله نحس کشتن ستارگان ماه

اما مراد از نحس کشتن ماه بر یا بزن و جمع بود کی الله محاق بود انجا کی هیچ
روشنی نبود و پارسی او را همه روشنی خوانند؛ و از جای بود کی میان
او و میان آفتاب دوازده بود یا کمتر از آن و از سخت تر بود کی بسوی
آفتاب رود؛ پس اگر از وی درگذشته بود بسکتن باشد تا انگاه
که از وی الله بگذرد دوازده درجه و دو و دران بود کی ماه بکیرد بسختی
بود کی الله برج طالع مولود بود از مولودها؛ و سیم آن بود کی الله بر
استقبال بود کش پارسی برماهی خوانند؛ و گفته اند برخی از دانایان
که او را از آفتاب نحوست نیست مگر آنست کی غایت سعد
او بود کجا که غن و پس از این الله نقصان افتد یعنی از کاستی نور
و چهارم آن بود کی برج آفتاب بود؛ و پنجم آن بود کی بمقارن و تربیع
... و ششم آن بود کی میان دو نحس باشد

ستاره را ندر خانه خویش قوی اند
و از جاه بر و از بر و از هبوط؛ و همچنان ا
کی این ستاره کی نعمت کرد اند هبوط با الله
شوند و بر عرف او در ایش انگاه مکافات
کرده بجای وی و این چنان بود کی زهره
هبوط او ست و مریخ شوند و مریخ الله
خویش و مریخ نعمت دهنده بود او را و بر
از هبوط؛ تا انگاه کی مریخ الله برج سرطان
بود و زهره بر و نکرد از شرف کی خانه او بو
اوند؛ پس مرو را مکافات باز کرده بود و خو
چون ستاره شوند از شرف آن ستاره
بود **فساد** و مران جا فساد آن بود کی
بود و میان آفتاب و این ستاره ستاره دیگر
سطبر طبع بود فساد نحستین بود؛ و این چنان
ده درجه بود از حمل؛ و آفتاب سست درجه
با زهره یا ماه یا یکی از این ستاره الله با مره
او میان آفتاب و عطارد الله الله اندر با

... شان و ... بود او را از ان همه آنک جسیم این سه ستاره ستبر
... از بهر آنک زحل سرد بود و خشک و ماه و زهره سرد باشند
؛ و اما آن کی اکنون میان ایشان الله باشد عطارد بود با مریخ فدا
... و بانند بر این ستاره را از بهر آنک طبع عطارد باد کی
و لطیف و طبع مریخ گرمست و سوزنده و این هر دو
... ب مانند از **حیز** و حیز آن بود کی ستاره روزی
... از فرا از اسمان بود و شب زیر زمین بود و ستاره شبی شب
بر بالای زمین بود و روز زیر زمین بود پس ... از این گونه بود الله
حیز خویش بود **خلاف الحیز** آن بود کی ستاره روز ستاره
... و ستاره دیگر شوند با الله از برج بود مرورا خالی الحیز
... **وحشی** وحشی آن بود کی ستاره را الله برجی بود و بر
ستاره بر و بپیوندد و نه او هیچ ستاره شوند البته پس ...
... این او را وحشی خوانند؛ ران دانش این نامها و صفتش حاره
... از بهر اینک غم بیست و پنج حالست ... ستارگان را
... نیز حالهای دیگر افتد دیگر ستارگان را کی از وانست
... بسوی کی خوانند **دستوریه** برد و گونه بود یکی
و آن بود کی دو ستاره باشند هر یکی از ایشان از خانه خویش

و بحمل اند و قران کند با زهره؛ و عودش با برج
... دوی آن بود کی ستاره سبک رو بپیوندد
و آن گران رو سود بستاره گران رو تر
آنک سبک رو نحستین بگران رو نحستین ده
دو دوره و از وانه کند؛ پس سوختن ر
دو دوره باشد و نورش برده کردن از از
بود کی زهره الله پنج درجه بود از حمل؛ و مریخ
از حمل بود پس زهره سوخته بود بمریخ و
مریخ رسد از جا نکاه زحل الله کند و نور
سرا و بر زحل سوختن **قوت** و قوت آن بود
دیگر سوند گران پس از پیش آنک نزد رسد بر
ستاره نزد از برج بود ستاره را باید دیگری کی درجه
... و نور پیوندد و سوختنش نباشد نداند
و این چنان بود کی زهره الله بیست درجه
الله بیست و هفت درجه از حمل بود؛ و مریخ ... درجه
دو زهره سوخته بود بمریخ و از پس آنک تمام ...
آن بود کی مریخ از برج شوه بیرون اند و از دو ...

...زهره الله شود از مشتری را یابد اندر وی و بدو سو بردی و سوی ستاره
برج او وی اند کند؛ **انتکاث** و انتکاث آن بود کی ستاره
...ستاره بر سو سته بود پس از پیش آنک بدو رسد از وی برگردد
و سو پیش باطل کردد دیدار مر او را انتکاث خوانند حکیمان
اعتراض آن بود کی ستاره بود گران رو اندر برجی که
...ستاره بود سبک رو از پس او ستاره بود سبک تر از
...و خواهد کی بدین گران رو شوند؛ پس از پیش آنک بدو
رسد آن ستاره راجع گردد کی از پیش او بود و برجعت اند
شوند و از وی انده کند؛ تا باز پس آن گران رو افتد و اندر
آن آن نهاد کی از سبک رو بدان گران رو شوند و این چنان
...کی عطارد از پنج درجه بود از حمل؛ و زحل اندر دوازده
...درجه و زهره اندر حمل اندر ... درجه بود از وی پس عطارد
...بود بر زحل؛ و از پیش آنک بدو رسد زهره راجع گردد
...و از وی انده کند تا اندر درجه از حمل باز آید
...از سو ستنش بر زحل پس از آن سوی عطارد زهره شود
...اندر ... و مکافات
...کی ستاره اندر جاه بود تا اندر هبوط نشن و بیوید

مثلثه از مثلثها چهارگانه کی آتشی؛ و زمینی؛ و هوایی؛ و آبی؛ اند
پس هرگاه کی هر دو قران کنند اندرین مثلثها همچنین قرانها همی کنند
اندر آن مثلثه دوازده بار بشمار بر جمله هر باری بیست سال و شمار
این قرانها دویست و چهل سال بود؛ و این قران دلیل بود بر گردش
پادشاهی و دولت و اندر هر دویست و چهل سال قران کنند از مثلثه
مثلثه دیگر گردد و این چنان بود کی مشتری و زحل قران کنند اندر اول
حمل کی برج آتشی اند و از پس آن بیست سال قران کنند اندر نهم برج
از حمل و این قوس است و وی آتشی است نیز؛ و از پس آن بیست سال
اندر نهم برج باز نیز قران کنند و آن اسد باشد نهم برج از قوس؛ و او نیز
هم آتشی است؛ و پس قران کنند اندر حمل از پس سال دیگر و پس از
قوس؛ و پس اندر اسد برین گونه دوازده قران بکنند اندر دویست
و چهل سال؛ پس انتقال کنند از آتشی و بزمینی آیند؛ و همچنین قران
همی کنند اندر ثور؛ و جدی؛ و سنبله؛ دویست و چهل سال؛ و پس
انتقال کنند بمثلثه هوایی؛ و همچنین قران همی کنند اندر جوزا و دلو
و میزان؛ دوازده بار اندر دویست و چهل سال؛ و پس انتقال کنند بآبی
و اندر سرطان؛ و عقرب؛ و حوت؛ دویست و چهل سال قران
همی کنند؛ و پس کی مثلثهاء چهارگانه تمام شده بود نهصد و شصت سال

تمام شود و کارها بر قران نخستین؛ و این اول حمل بود و مثلثه آتشی
و این قرانها کی اندر مثلثها بود قران اوسط گویند؛ و اما قران اکبر
کی اندر هر برجی قران کنند و این هر بیست سال بود و مر این را قران
کهین خوانند؛ و دلیل بود این بر گرانی و ارزانی؛ و قحط؛ و فراخی؛ و جور
و عدل؛ و بر وقت امور جهان و گردش هوا و حزن بر آن کارها
نو کی پیدا شوند؛ و قرانی دیگر هم است و این قران زحل و مریخ بود
اندر برج سرطان کی هبوط مریخ و وبال زحلست و این قران
اندر هر سی سالی افتد؛ و پس کی اندر برج سرطان گرد آیند شرها و بلاها
و فتنها خیزد و خوارج بیرون آیند بر پادشاهان و شرها پیدا کنند مگر
کی علیه سعدی بود بر جایگاه هشت که نیز شرها شان باز دارند
...نیست بر کی قرانها کی یاد کردیم؛ و زحل را سهم الاول خوانند
و مشتری را سهم الثانی؛ و حکم کردن بر قرانها و بیرون آوردن دلیل
آن بود کی بنگاه دارند آن برج را کی اندر آن قران کنند؛ اندر آن سال
کی آفتاب اندر اول ثانیه اند از حمل اندر آن سال کی قران مشتری
و زحل خواهد بودن اندر وی و طالع آن سال؛ پس آن طالع
سال قران بود و مر او را طالع القران خوانند؛ و پس کی سعد آن
...کنند بر طالع و بر جایگاه قران مشتری مستعلی بود اندر آن

قران عدل و فراخی پدید آید؛ و هرگاه کی نحسان پدید آیند جور پیدا
و قحط و تنگی و هرگاه کی مریخ چیره گشت حرب و کشتن و خون
ریختن؛ و سوختن؛ و حمره؛ و غلبه دزدان پدید آید؛ و کردار لشکرها
و هرگاه چیره گشت آفتاب را بود بر دلیلان قران قوی گردد کار ملوکان
و پادشاهان و شریفان؛ و بزرگواران؛ و چون زهره غلبه گیرد
نیز و گیرد کار خصیان و زنان و بازیگران و رامش سازان و لعب
و لهو بسیار گردد؛ و کی عطارد غلبه کند قوی شود کار دبیران
و بازرگانان و بندگان؛ و چون ماه غلبه کند قوی گردد کار رعیت
و خادمان و این یکبار مجمل گفتیم؛ و پس کی ستارگان سلطه کنند
کردارشان باندازه امتحانشان پدید آید؛ و چون امتحان مشتری کی
با آفتاب دلیل کند کی پادشاهان عادل پدید آیند؛ و چون
امتحان مریخ با آفتاب غلبه گیرد دلیل کند کی پادشاهان ستمکار پدید
آیند کی بر ضعیفان ستم کنند؛ و چون امتحان زهره با مریخ دلیل
کند کی سپاهیان اکراه... و دروغ گفتن پدید آید پس امتحان باید کی
کی نگاه کنند اندر امتحان ستارگان و باید کی اندر آنکه بر کی ... آتشی
مشتری بود بنگاه دارند طالع قرانها و جایگاه قرانها کی قران کی اندر
آتشی افتد دلیل بود بر بیرون آمدن مشرقی و اندر زمینی بر ...

اهل جنوب؛ و اندر هوای برین روی اهل جنوب؛ و اندر آبی برین روی
اهل شمال؛ پس باید جستن چیره‌تر ستارگان بر طالع قران
و جایگاه قران و حکم کند بر دلالت آن ستاره کی اندر قران بود و هرگاه
کی مقارنه آن دو ستاره اندر سهم طالع قران افتد یا اندر طالع قران
اندر عاشر قران نخستین با ما این حکم کند تا سخا مبری آن مادر بزاد
یا چیره دستی کی دلیل بود بر مولود سخامبری اندر آن؛ قرانگاه دلیل
بود بر حوادث؛ سهم السعاده دلیل بود بر آن علامتها و نشانها کی
آن بر نقش بود و جایگاه سهم الملک اندر چهار یک فلک دلیل بود بر آن
ناحیت کی ملک یا آن جایگاه خواهد کردن؛ چون طالع کی دلیل
بود بر مشرق؛ و هفتم بر مغرب؛ دهم بر جنوب؛ و چهارم بر شمال
و این سهم و خداوندش دلیل اند بر مدت ثبات آن دولت و بود اندر نش
اندر قرها بوقت آن قران کی دلیل بود بر دولت دلیل اند بر ثبات
دولت چون زمان بزرگ کی نهصد و شصت سالست و اندر مایلی وتد
کی دلیل اند بر زمان میانین و آن دویست و چهل سالست
و اگر هر دو ساقط باشند بر زمان کهین و آن بیست سالست و ماه
نیز همباز کند با این سهم اندر مدت این روزگار؛ و اما شمار
آنک چند پادشا اندر آن دولت بنشینند از شمار برجها و ستارگان نگرند

و پس بسر اژدها؛ و پس بمشتری؛ و پس بعطارد؛ و پس بزحل بر پاسنا
پس بجایگاهی بر سند سال آن ستاره خداوند فردار آن سال بود؛ و اما
چون قران اول بود اندر مسئله حاکی اندر سال چهارصد و شانزده بود حد
و طالع سال بوسط اقلیم رابع دلو بود ط کج و موضع قران اندر حمل
ا لز تا آخر سال و جای ماه بوقت تحویل سال اندر میزان د ز لب
و زحل اندر جدی ه ل و مشتری باوی ب مو و مریخ اندر سرطان
بود ج ی و زهره اندر دلو که د و عطارد اندر حوت ه لب
و راس اندر میزان ج ز؛ انتها از طالع ملت بحمل بود و اما از موضع
قران ملت و از طالع دولت بنی عباس و از طالع قران اسقاط همه از ای
با تشی بسرطان و درجه تسییر نیز بر موضع یو ی ز و و اندر سال
طالع سال بمکه بود جدی ه ا ع و اما از قران اسقاط آن
ابی با تشی بعقرب و اندر سال ا ه ح و اندر سال اول راس بود
و من یاد کنم اندر مسئلت دیگر انتهاها اندر اول سال و قران
مثلثه آتشی کی اندر سال سیصد و سی و شش بر جدی بود تا این سال بود
برامونه بر سیرت و کار کردن؛ اما انتها این سال تا سال نخست
است از قران دهم و آن سال سیصد و سی و سیم است از یزدگرد از
طالع قران کی دلیل بود بر ملت اندر میزان و انتها از جایگاه قران اندر

عقرب و انتها از درجه تسییر اندر جدی اندر بیست و شش درجه از وی
و انتها از طالع دولت یعنی دولت عباسی اندر عقرب و انتها از قران
دولت اندر جدی؛ و انتها از طالع اسقاط همه از ابی با تشی بعقرب
و انتها از قران اسقاط اندر حوت و هر دو این به من بخ و این قسمت چهار
سال بسنده و بیرون آوردن انتهاها بر زیج شاه کرده اند چنانک
پیشینگان بیرون آوردند اندر روزگار پیشین

فصل اندر انتهاها از منازل بحر اسد عمل تحویل
سال عالم و بیرون آوردن دلیلها

نخستین نگریستن کردن اندر تحویلهای سال جهان نگریستن اندر طالع سال و وی
طالع طالع وقت رسیدن آفتاب بود باول ثانیه از حمل و این روزگار
کی طالع درست کنند بحساب و زیج؛ هرگاه کی از طالع سالی بود
کی یک ستاره بود بگاه کی اگر از طالع بر زیج خوارزمی کرده بود ماند کی نود و سه
درجه و دو دقیقه مطلع بران درجه افزایند و از درجه آن طالع
سعکنند هر برجی را چندانک بطالع از شمس بر وی برسد از درجتهای کی تو
اندر و یابی پس آنجا کی شمار برسد از برج و درج او طالع آن سال است
کی خواهد امت و اگر طالع از سال گرفته باشند از زیج ممتحن کرده بود
بران درجه هشتاد و شش درجه و سی و پنج دقیقه بباید افزودن

و طالع از شمس سعکردن پس آنجا کی برسد طالع آن شمار آن سال را کی خواهند
افگند آن بود؛ پس اگر کی طالع آن سال گرفته باشند بر دیگر تو بنود تو بتوانی
دانستن چون بر زیج و از حساب بود کی بگاه داری ساعت را کی آفتاب نخستین
درجه ثانیه داری از ساعت را کی آفتاب بدین درجه رسد از حمل پس طالع
بران مقوم بکنی پس این زیج بر آن طالع سال آن بود کی بر طالع آن ستاره با تشی
و بدانسته کی کدامست و شکل طالع بدانسته و جایگاه ستارگان
بدانسته آن سال را نگاه کنی هر این ستاره کی اندر وتدی یا بی آن وتد های
چهارگانه از همی خطهاش او سال خدای بود یعنی کدخدای آن سال بود
پس اگر چندی ستارگان اندر وتدها باشند آنک قوی‌تر باشند
مر او را بهره بیشتر بود اندر طالع و جایگاه ماه و آفتاب او بخدای سزاوار
تر بود؛ پس هرگاه کی وتدها خالی بود از ستارگان و خداوند طالع اندر
برجی باشد کی او را مایلی وتد خوانند اندر شعاع خویش مشرق او خداوند
سال بود؛ و معنی هیلاج و پنجگانه او اینست؛ و ماه؛ و طالع؛ و اجتماع
و استقبال؛ کی از پس تحویل بود؛ و سهم سعادت؛ و پس اگر بر تو پوشیده
گردد بیرون آوردن سال خدای بنگر تا بنگاه دار آن هر ستاره را کی شرقی
باشد او بود خداوند سال؛ پس اگر نیابند رب طالع را سال خداوند
همی دهند پس تا سال خدای را بدانسته باشند نگاه کنند جایگاه او

و بیرون فلک رنگ بیرون او بسعدان و نحسان و حکم کنند سال را ایران
گونه کی سال چرا این دهمین کند اندازه نیکوی و ضعیفی و سستی کی ستارگان
مذکور و خیر کی سعدان و نحسان بروی ؛ پس نگاه کنید جزو اجتماع
و استقبال کی از پیش او بود کی آفتاب بحمل آید ؛ و طالع او و خداوند
طالع او و جایگاه ماه پس هر گاه کی این دلیلان از نحسان دور باشند
و ضعیف نباشند حکم کنند کی آن سال از آفتها و وباها دور بود و کارها
ناشناست و بدین سال فراخ بود و بنعمت و نیکی پس اگر دلیلان بر جایگاه
اجتماع یا استقبال نحسان بود بدین و حکم کنند بر آنک سال بر وبا بود
و بر بیماری بود و اندر آفتها و حال عامه بد بود ؛ و پس نگاه کنیم اگر
چنان بود کی از نحس تباه کنند دلیلانرا اجتماع را و یا استقبال را
و مطالع سال را از حمل بود حکم کنند بر بیماریهای دراز آهنگ و وبا
و بدی حالت همی این مردمان و آفتهای کی بر هر همه رسد ؛ از فرود گرفتن
جایگاه ... و مکر و حیلت ؛ و اگر مریخ بود تباه کننده حکم کنی کی
خارجی بیرون خواهد آمدن و دزدان بسیار شوند ؛ و بدانک و خبر کیما
و کشتن و سوختن و ستم بسیار نگاه کردن طبقات مردمان ؛ پس نگاه
کنی اندر حال طبقات مردمان و بدان ستاره کی بدان طبقه منسوب
باشند ؛ پس حکم کنی حال پادشاهان از آفتاب و خانه دهم و از طالع

و رعیت را از ماه و برج هفتم ؛ و لشکریان را از مریخ ؛ و دبیرانرا و وزیرانرا
از عطارد و برج یازدهم ؛ و دهقانانرا و برزگرانرا از زحل و برج چهارم
و بستان و بانکاران و قاضیانرا از مشتری و برج نهم ؛ و زنانرا
از زهره و برج هفتم ؛ و دبیران را و تجار را و دانایانرا و کودکانرا از
عطارد و برج سیم ؛ و رسولانرا و خبرها را از ماه و خانه نهم
نگاه کنی و بر و حکم کنی ان شاء الله عز و جل و به الحول و القوة

حال هواها و زمانها

اما حال زمانها و هواها باید کی نگاه کنی اندر اجتماع و یا اندر استقبال کی
از پیش خواهد بودن چنانک یاد کردیم و طالع و جایگاه ستارگان
اگر چنان بود کی زحل را اندر وتدهای طالع اجتماع یا استقبال یابند
یا اندر وتدی از وتدها خداوند طالع اندر یکی از خطها خاصه
اندر حال آسمان بود حکم کنند بگردش هوا و تباه شدن و اختلاف
هواها و زمانها ؛ پس اگر مریخ بود بجای زحل گرمی افزاید اندر وقت
گرما و سرما کم بکند اندر وقت سرما ؛ پس اگر مشتری بود یا زهره یا ماه
اندر وتدها هوا معتدل گردد ؛ پس اگر عطارد بود اندر وتدها اندر جای
بادی خاصه حکم کنیم بر جستن بادهای بسیار و زلزله و اگر نحس بود
حکم کنیم بتباهی هوا و تیرگی و بادهای زیان کننده و اگر نحس بود

مسعود بود دلیل بود بر خوشی هوا و اعتدال آن ؛ و اگر منحوس بود دلیل
بود کی اندر آسمان علامتهای بیمناک پدید آید ؛ و پس نگاه کنی بر آنک
آفتاب باول درجه جدی رسد و بگیر آنک از عقرب و طالع آن وقت
راست فرود آری و وتدها و ستارگانش کی این چیز دلیل بود بر بودن
نمها و حال هوا و پس نگاه کنی اندر آن وقت بجایگاه زهره و مشتری
و عطارد اگر چنان بود کی غربی بود اندر جایهای نورانی و نیز
راجع بود حکم کنیم بر آنک باران بسیار بارد و هر گاه کی شرقی بود
و ... بود ... اندر خانهای خشک حکم کنیم بر آن
مرزها کی باران کم بود ؛ و اگر مریخ و عطارد با مریخ بهم اندر
برجهای هوایی یا دهم حکم کنی بسیاری رعد و برق و بادهای زیان
کار ؛ و اگر با مریخ اندر ... و اندر وتد زمین حکم کنی بر زلزلها و اگر با مریخ
از خانهای آتشی حکم کنی بتباه شدن جویها و کاریزها و اگر با مریخ کنند
از خانهای آبی حکم کنی بکم شدن آبها و تباه شدن مرغابی ؛ و اگر
عطارد با مریخ یا زحل از هوا بیمها دلیل تابستان کماکمی و اندر نشیب هوا
دلیل آفاق بناها بود و اندر آبی دلیل کمی آب بود اندر جاهها و کاریزها
و اندر خانهای آتشی دلیل بود بر کانها و کوهها ؛ و اندر بابها باقی
دیگر است مرورا فتح الباب خوانند ؛ و آن آنست کی نگاه کنند بماه اگر

چنان بود کی پیوسته بود از ستاره و ستاره پیوسته بود
خانه او برابر خانه آن ستاره کی از وی پیوسته بود و هر دو اندر
خانه باشند پس مرانرا فتح الباب خوانند اندر بابها ؛ و این چنان بود
کی ماه از عطارد جدا گردد و بمشتری پیوندد ؛ و یا از مشتری جدا گردد
و بعطارد پیوندد ؛ یا از زهره جدا گردد و بمریخ پیوندد ؛ و یا از زحل
جدا گردد و بآفتاب پیوندد و یا بعکس این بود

حال نرخها

اما حال نرخها آنست کی نگاه کنند همیشه باجتماع هر ماهی و طالع
اجتماع کی طالع اجتماع و خداوندش دلیل اند بر حال مردمان اندر
نرخ کی گرانی شان و خداوند خانه طالع و ستاره غریب کی اندر
طالع یابند دلیل بود بر حال هواها اندر آن ماه و هر گاه کی خداوند
طالع را یابی و آن ستاره را کی مستولی بود بر طالع و جایگاه ماه و آفتاب
اندر وتدها بود یا اندر مایلی وتد ؛ و اندر بهی بیفزاید و سعد
بود حکم کنند بر یاوت هر چیزی و حرص مردم بر طلب معاش ان
و اگر فاسد بود و منحوس و ناقص و زایل حکم کنند بر ارزانی و کسادی
اندر نرخ کی گذاشتیم ؛ و اگر دلیل وتد هفتم بود حکم کنند بر ضد این
اگر روی را بر یاوت دارد حکم کنیم بر کمی ؛ و اگر بذیرفته بود کسی
مقبول گویند حکم کنیم بر بیشتر شدن نرخها و اگر نابذیرفته بود حکم

کنیم بنقصان و از زیانی بن چیزها و کمی و بیشی بر اندازه بر مقدار بش؛ و حال کاهش
از سعدان و نحسان؛ و چون کعبه اندیمی آن دانا آن که طالع بحویل دلیل
بود بر رعیت و هفتم دلیل بود بر احوال رعیت؛ و چهارم دلیل بود
بر عاقبت رعیت؛ و دهم دلیل بود بر پادشاهان؛ و نیم بر دشمنان
پادشاهان؛ و دوم بر خانه خواسته رعیت؛ و دوازدهم بر خانه
خواسته سلطان؛ و پنجم بر مرگ پادشاهان؛ پس هر گاه که خداوند
دهم با نحسان بهم ببینی حکم کنیم که حال ملکان بد خواهد بود یا
بخواهد بود؛ و هر گاه که قوی گردد بر دلالت رعیت حکم کنیم و هر گاه
که نحس گردد حکم کنیم بدی؛ پس اینچنین باید که نگاه کنند و همواره بران
کیرند که گواه اند بسیار بود والله اعلم بالصواب

فصل چهارم اندر مولودها کردن و نمودارهای ارسین کردن

نخستین کار اندر آن مولود انست که نگاه دارند وقت آنکه فرزند
از مادر بکلی بیرون آمده بود و طالع این وقت را طالع مولود گویند پس
اگر اینچنین بود که وقت نگاه توان داشتن تا آن وقت که فرزند توان
گرفتن طالع و ارتفاع گیری با اصطرلاب و بنکان و جز بن بیز از انتهای
کنند و قیاس کنند طالع و ارتفاع گیرند؛ و طالع و درجتش درست کنی
تحقیق چون همه مراد برآمده بود؛ از بهر آنکه از آن درجه و از آن جایگاه

ستارگان اندر آن ساعت دلیل کنند بر هر چیزی که بر آن مولود
بر گذرد از نیک و بد و کوشش و تنش و حال معاش اندر عمر و معاش
پس اگر چنان بود که ضبط نشد و نگاه ندارند درست کردن طالع را
و بقیاس بجای آورند که کدام ساعت زادست باید که بجای بیش
طالع درست توان کردن بتقریب بقانونها که حکیمان مرا ایجاد
آورده اند از نمودارهای درست پس اگر اندر قیاس خلاف بیش از
ساعتی نبود درجه طالع درست توان کردن و اگر بیش از ساعتی بود
درجه طالع درست توان کردن از بنه و نمودار کرده اند این کار را
حق انست که مر آنرا بتوانیم بر بر که هر چند بقیاس نزدیک بار آورند
درست نتوانند کردن طالعش بحقیقت جز بتقریب پس باشد که
نمودار با درجه طالع حقیقی راست آید و باشد که خلاف افتد
چند درجه تا پنج درجه و بسیار سخن گفته اند دانایان اندر نمودارها
حق انست که بر سه قانون اتفاق کرده اند یکی از بطلمیوس
و دیگر والیس راست؛ و سیم هرمس را و مر این هر سه را یاد کنیم
اندر طالع با درست کنند بدان هر کی که قصد کرده باشند و قیاس
افتد اندر بتقریب از بجا معلوم شوند نمودار بطلمیوس
اندرون گفت بطلمیوس که جایگاه اسباب بود بنها اندر چهار بیرون

بر سیته بود جسم که ستارگان که مستولی بود بر جزو اجتماع یا استقبال
که آن ماه و آفتاب افتد و آن دو وتد را که از مرکز شان افتد مرکزهای
شخصهای عالم خوانند؛ و بدرستی این سخن را نمودارها ساختند پس
گفت نگاه کن بمولود اگر چنان بود که از پس گرد آمدن ماه و آفتاب
بوده باشد انگاه که فرو بگیرد؛ بر روشنی آن هر دو را اجتماع خوانند
پس هر گاه که مولود اجتماعی بود که نه استقبالی بود باید که بدان برج
نگاه کنند که ماه و آفتاب اندر وی گرد آمده باشند و بدان ستاره نگرند که
مستولی بود بران درجه از خداوند خانه و شرف و مثلثه و وجه
پس هر کدام قوی تر بود از دو گانه و بیش بیشتر بود او بود دلیل و آنگه
بدان درجه نگرد پس او اولیتر بود از آنکه نگرد و اگر هر دو بهم بود پس او اولیتر
بود از آنکه یک بهم بیش بود؛ پس اگر هر دو همسر باشند؛ آنکه مشرقی بود
با اندر وتد بود از برج اجتماع باید نزدیکتر بود بر آفتاب او بیشتر و وتر بود
بدان که پس اولیتر بود بدلیلی؛ پس اگر مولود چون استقبالی بود؛ و استقبال
بر روز بوده باشد بدرجه آفتاب نگاه کنند ان وقت استقبال بود
و اگر شب باشد نگاه کنند بدرجه استقبال ماه و پس دلیل طلب کنند از آن
ستاره که مستولی بود بران درجه چنانکه یاد کردیم اندر اجتماع؛ و پس
دلیل بدرازای مستولی بود و اعتماد بر وی باید کرد و بدان که بکی از وترهای
طالع

از مولود مانده برابر درجهای این دلیل باشد بر وقت زادن فرزند پس
نگاه کن بدلیل اندر ساعت آنکه قیاس کنی و طالع چون راست یعنی فلک
المستقیم؛ که بکدام وتد نزدیک بود؛ بشمار بعد یعنی دوری اگر چنان
بود که بطالع نزدیکتر بود درجه طالع باید که چون درجه دلیل کنی پس
اگر بوتد چهارم نزدیکتر بود درجه چهارم باید تا چنان بود درجه طالع
کنی؛ و طالع بدو راست کنی؛ و اگر بوتد هفتم نزدیکتر بود؛ هفتم چون
درجه دلیل کنی؛ و درجه طالع چنان کنی؛ پس اگر بوتد دهم خداوند خانه
بود و خداوند وجه او با او بود؛ مر وی را دلیل کردیم از بهر آنکه بطلمیوس
شرط کردست که هر گاه که جز ماه و آفتاب را ستاره را دلالت بود
باید که بدو دادیه کنند و گواهی ماه و آفتاب نپذیرند اگر چه بسیار بود
و بسند کنند بر گواهی جزین دو گانه اگر چه کم بود پس نگاه کردیم وقت
قیاس طالع حمل بود و مریخ؛ و مریخ که دلیل بود بوتد دهم نزدیک بود بشمار
بعد اج نزدیکتر بود از بهر آنکه؛ او اندر برج یازدهم بود از طالع قیاس
و مریخ اندر یازده درجه بود از دلو؛ و دهم بوقت قیاس جدی بود؛ پس مر
درجه دهم باید دهم درجه از جدی کردیم؛ و طالع کردیم از وی چهارم درجه
از حمل بیرون آمد؛ پس اینک یاد کردیم نمودار بطلمیوس کردیم و نشاید
که بشمار بر بکی اعتماد کنیم؛ اگر هر دو راستند؛ و اگر نه بسیم بکنیم پس مر انکه

نمودار راست آید و بر دیگر دیگر بر و کار کنیم ان شاء الله عز و جل

نمودار والبیس اسکنه بانی ابه عزو بی ساعتها و کمیش
حسن کوبد و البیس ... هر گاه کی قیاس چنان بود کی مولود اند ساعتی
تا از ان ساعتها روز یا شب و بر کمان باشی اندرو؛ بنگاه باید کرد
در ان ساعت کی قیاس خواهی کردن بجا گاه ماه و آفتاب و موضع اشتا
اند بر چهار و ... کیری اند درجه آفتاب باید درجه ماه مطالع باید اج
یابی دلیل آفتاب بود پس از بن بنگر اگر مولود روزی بود قوس النهار
روز و ولادت بگیر؛ و اگر شبی بود قوس اللیل بگیر و ضرب کن اعداد آن
ساعت قیاس تقویم را بران بقول کرده بود کی اگر اندر بیش بود دور
از و سفلی و اج بماند دلیل طالع نام کن و نگه دار و پس بنگر اگر دلیل طالع
بیشتر بود از دلیل آفتاب ساعات قیاس زیادت بود بر ساعت
ولادت و اگر دلیل طالع کمتر بود از دلیل آفتاب ساعت قیاس ناقص
بود از ساعت ولادت؛ پس فرا گیر از درجه آفتاب باید درجه ماه بر برج
مشتری هر برجی را اج باشد نگاه دار اگر کمتر از صد و هشتاد درجه بود
بر دوازده قسمت کند و اگر بیش از صد و هشتاد درجه بود صد و هشتاد
از و سفلی و باقی بر دوازده قسمت اج بیاید درج بود؛ اج بماند اندر
بر ضرب کن اج کرد این از پانزده جزء از ساعتی و نگاه دار تا از ابین

اگر اصل طالع مولود برج جمعی کرده بود سالهای موالید تمام اند هشتاد
و بیش درجه و نیم و نیم دانگ درجه باید زدن و این سی و پنج دقیقه بود
پس چندانک بر این دو ... ازو سفکند و بر افزودن و دو سیصد
و شصت درجه بود تا باشو کمتر از آن بماند پس اج ازو حاصل بود بر مطالع
درجتهای طالع افزایند و از طالع کم کنند مطالع آن شمس کی فزون زیاده بود اندر
وی پس اجاکی شمار بر بستد از برج و از درجه طالع تحویل سال بود کی خواهد
آمدن و اگر طالع اصل برج خو ارزمی کرده باشند سالهای مولود اند بود
سه درجه و دو دقیقه باید زدن؛ و اگر اصل برج شاه کرده باشند
باید کی اند بود سه درجه و پانزده دقیقه ضرب کنند و دو ازو سفکنند
همیشه تا کمتر از دور بماند؛ پس از درجه طالع سفکنند کی اند اصل
بوده باشد مطالع شمس چنانک یاد کردیم از بیش پس اجاکی شمار بر بستد
تحویل سال آن بود ان شاء الله؛ از سال را کی خواهد آمدن پس تا بر طالع
تحویل رسیده باشد و خواهی کی بدانی کی کدام روز تحویل خواهد بودن
نگاه کنی بدان روز کی آفتاب بر انجا گاه اصلی خویش رسید اند تقویم
پس تحویل آن روز بوده باشد و بابی دیگر هست اند بر نوع و آن است
کی سالهای مولود فرا زگیری تمام و اند بیش و یکی ضرب کنی اگر اصل
تحویل از می بود باشاه و اگر ممتحن کرده باشند اند بر پنج ساعت و ...

و عشر ساعتی؛ و سدس خمس ساعتی پس چندانک بر این هر بیست و چهار
ساعتی از روزی و شبی بود و آغاز کنند بر آن ساعت کی زاده بود مولود
پس اجاکی برسد شمار آنجا اندر روز تحویل سال بود بچند از درجه؛ و این
چنان بود کی فزونی بر آید روز سیمان از ماه خرداد و خواهی کی سال بیست
و یکم را از موالید تحویل بکنی باید کی سالهاش تمام فرا زگیری و این بیست
سال بود و اند بیش و سدس ضرب کنی اورا از عمر آنک اصل مولود
کرده است بخوارزمی؛ پس این صد و بیست و چهار بر آید قسمت کنی اورا
بیست و چهار آن و پنج روز بیرون آید چهار ساعتی سفکنی او و آن
روز سیمان و این از عمر بود کی فزون زاده بود روز بهمن اید از ماه تیر
و تحویل سال بکم از ماه تیر از پس آنک چهار ساعت بر بود از روز از آن
ساعت اند کی ... بود والله اعلم بالصواب

این مثالیست اند بیرون اوردن طالع را

و اما بیرون اوردن طالع مولود اند بر سال کی کهتر سال بیست و یکم
من سالهای تمام کبیست است اند بود و سه درجه و دو دقیقه
بر هزار و هشتصد و شصت درجه و جمله دقیقه بر و اید از درجه
طالع اصلی سفکند مطالع اقلیم چهارم و طالع نیز شش درجه بود از سنبله
تا ... درجه از ... رسید و این بود طالع تحویل سال بیست و یکم؛ پس ...

و بیرون اوردنش ... اکر ... جامع و ... اید
برج طالع؛ پس اگر خواهیم ... چند سال بر مولود بر آمده
است فرا گیریم سالهای ... تا آن سال کی آمده مولود
آفتاب بود و از آن سال کی ... تحویل ... کی افتد
اج بماند آن سالها تمام بود ... مولود بر آمده بود و تحویل
سال باشد ... و طالع مولود ... را ...
هست از و ... درجه طالع مطالع ... درجه غارب
مطالع نظیرش ... درجه وسط السماء و وتد الارض مطالع فلک
المستقیم و اگر ... بود بحسب حال ... سما
آن و عملش ... کی ... علما ... پس ...
درجه ... درجه قسمت ... طالع و یا از وسط
السماء ... کوکب ... درجه ... و ...
کنند ... بود ... درجه
مطلع ... طالع ... از سرطان و ... از وی
... سال ... درجه ... پس ...
درجه قسمت بود ... طالع ... درجه

مصریان بوا قاسم است و انجا او دو درجه و بیست و دو دقیقه
مطالع ... سال و سنه ... و برا بود و از و
تسییر برج طالع بود ... هر سالی را یک برج انتها بود
از طالع و یا از وسط السماء یا از فلان کوکب و خداوند برج انتها
از طالع سال خدای بود مثال اگر طالع ده درجه از سرطان بود مولود را
ده سال بود تمام و باز همان بود که تحویلش کنند پس از برج
سرطان یازده برج شمارند پس انتهاش ثور بود و ثور برج انتها
بود از طالع ده درجه ... تحویل ... سال خدا بود و اعمال
عظیم ... تحویل ... تسییر برج انتها بود
و ... درجه دوازده ... شش ... بقرب
پس تمام کردند سی درجه تمام یک سال و ... سال ...
... برج ... بر او بود ... چند از درجه و دقیقه
و ... تسییر سنوی خوانند و تسییر از ... سعدان
و ... کنند ... برج انتها بود
و ... از آن برج کی ... پس اگر درجه ...
کوکبی بود و یا شعاع ... حکم بر آن درجه کند ... خود ...

بجسد
و اگر بود پس حسب خداوند برج تا آنگاه که کوکبی ... و یا شعاع عش
مثال اگر انتها ... درجه از ثور بود و شعاع مشتری بشانزده
درجه از ثور بود پس حکم بر وی بحسب زهره بود تا آنگاه که ده درجه
شانزده درجه ... و سه روز ...
شش درجه بود ... دوازده ... ۵ پس بحسب مشتری
بود تا آنگاه که بجسد کوکبی دیگر ... و یا شعاع ...
قیاس ... این تسییر ...
... تا آسمان ... توان کرد که حاجت
... و ... تسییر برج انتها بود ...
... و نه دقیقه و هشت ثانیه و ...
از ... وسط شمس ... فصل تسییر کنند
برج انتها از طالع و درجه او ... تسییر ...
حالها ... برج سهم السعادة ...
او حالهاء سعادت و حال ... برج شمس ...
کار ... و شرف ... برج وسط السماء ...
حال عمل و پیشه ... خانه ...
او بران دلیل بود فصل دلیلهاء اصلی چون آگاهی

دهند سعادت و یا نحوست ... سعدی و یا نحسی ...
سالی از سالها ... مسعود گردد یا فاسد شود ...
... تحویل ... سال و ...
داده بود ۵ پس آنک ... داده بود ... و اصل سعادت
تحویل بود ... گفتیم عارضی بود ... و آنک
سعادت تحویل بود ... و سعادت اصل بود ...
... سعادت ... و دلیلها را ...
پس آنگاه کار ... فصل ...
اصلی و تحویلی ... سعادت ... نظر یا اتصال
... اگر کی از منحست قوی بود و سعد ضعیف ...
آنگاه ... فصل ... صناعت ...
... عمل ... تحویل ... تحویل کنند
... صناعت ...
... از اصول ...
... حکم ...
... بسیاری ...
... تحویل ...

اندر زمستان سوی جنوب اول بر بود و بر میانه این دو کناره اول حمل و میزان
تا بدانک این دایره که معدل النهار خوانند و میان این دو غایت را کی ...
از ... زمستان ... خوانند ...
اول جدی یا اول سرطان شش ماه ...

فصل ششم اندر یافتن برکجا کی او را مطالع بروج خوانند
اندر میانه اقلیمها و شناختن طول و عرض شهرها

از پس این گفته شد کی ... سی درجه است ...
افتد ... عرض شهر ...
... سی درجه
... اقلیمی ...
... خط استوی است ...
کی کره زمین اندر میان کره فلک ...
بود چون ... دایره معدل النهار بر راسی ...
... قطب فلک ... زمین ...
وان ... اندرین جایگاه برابر یکسان بود

تا تابستان و زمستان معتدل بود نه گرم و نه سرد و شب و روز راست
بود و دوازده ساعت شب بود و برجها اندرین جایگاه همی یکی بر دیگر
شیب هر چه بر اینست و مطلع برجها اندرین جایگاه که خط استوا بود مطالع
بر خط خوانند فلک مستقیم و معنی این آنست که برجها اندرین جایگاه
سی درجه بر این چنانک همی گردش شوند و آنان جایها و شهرها که
خط استوا دور بود و سوی شمال گرایند دایره معدل النهار از بالای
سر مردم بسوی جنوب گراید و قطب شمالی بر آید از گوشه
زمین بآن اندازه که از خط استوا دور بود و قطب جنوبی هم چندین
ناپدید شود و هر چند از خط استوا دورتر بود جایگاهش بیشتر
سرد باید بآن جایگاه و از بهر آنک گردش آفتاب از سر ایشان دور
شده باشد تا چنان باشد که مردم تیره و بزرگ و ... و ...
و بسته بود و طبعشان سرد بود و چیره بود بر ایشان جفا کردن و نادانی
و چون بنگرند مردمان از شهرها که آفتاب بر اثنای سر ایشان بگذرد گرم
باشند و سوخته و سیاه و بستان خشک بود و لاغر و چو ایشان ...
وان سیاه باشد و چنان و مردمان از شهرها که بر دارند آفتاب بر اثنای

سپید بر بالای زمین در بر بمانند و ناسید زمین گرم بر گردد و چون اینک
بر کمانی زمین سردی و خشکی گیرد و روز از روشنای آفتاب است و نور او
٥ و نبات نیکی زمین است و نیابد او و سال دوازده ماه است بر شمار دوازده
برج اسماسه برج ماه بهار است و آن آنگاه است که آفتاب اندر برج حمل
و ثور و جوزا بود و این چهار یک سال بود و مر و را گوهر که خوانند و روشنی که
گویند و گرم است و تر از گوهر خون و سه برج ماههای تابستان بود و مر و را
چهار یک چولی خوانند و گرم و خشک بود صفراوی و آن آنگاه بود که آفتاب اندر
سرطان باشد و اسد و سنبله و سه ماه خزان بود و آن آنگاه بود
که آفتاب اندر میزان و عقرب و قوس بود و این را چهار یک دومی خوانند
و آغاز کاستن بود و سرد بود و خشک و سوداوی و سه ماه زمستان
بود و آن آنگاه بود که آفتاب اندر جدی و دلو و حوت بود و این چهار یک را
... خوانند و سرد بود و تر و بلغمی و از گردش این زمانها آن
بر شمار ایام که دید که هست گردیده است و ایستاده و دو سه
خرچنگ و ترازو و بز ... گردیده است ... که آفتاب چون اندر اول این
خانها آید زین فصل سال بدان فصل سال گردد و زین زمان اندر آن زمان شود

گشتن اندر اول حمل زمستان بود و بهار از ابتدا اینجا و چون آفتاب سرطان
اندر آید بسود و تابستان اندر آید و چون آفتاب بسر میزان اندر آید تابستان
بسود و خزان اندر آید و چون آفتاب بسر جدی آید خزان بسود و زمستان اندر
آید و چهار خانه ایستاده بود نامه خوانند و آن ثور بود و اسد و عقرب و دلو
از بهر آن ایستاده خوانند این خانها را که فصلها که برین خانها از خوانند این
خانها را که فصلها بدین سر یکسان ایستاده بود چون بهار ثور را و تابستان
اسد را و خزان عقرب را زمستان دلو را و چهار دو سه بود و آن جوزا و سنبله
و قوس و حوت بود زیرا که آفتاب اندرین رسیدن بود فصل سال با دیگر فصل
بیامیزد چون بهار یکی با تابستان بیامیزد و چون تابستان که با خزان بیامیزد
و خزان که با زمستان بیامیزد پس بشمار را ساها خانها گردون حمل گردیده
بود و ثور ایستاده و جوزا دو تنه و سرطان گردیده بود و اسد ایستاده
سنبله دو سه میزان ایستاده گردیده بود عقرب ایستاده و قوس دو سه
و جدی گردیده بود و دلو ایستاده و حوت دو سه بود و آفتاب را مشرقی
است اندر تابستان و مغربی و اندر زمستان مشرقی و مغربی و عام مشرق
تابستان از سوی شمال و مغرب او ... و عام مشرق و مغرب

بدان که این برجها هست و هست صورت است و فصل هم است منازل
ماه و صورتهای آسمان این برجها بدان که این برجها هست و هست صورت
است و مر و را منازل ماه خوانند و این ستارگانی اند که ماه بر ویکان بر شمار
این منزلها خوانند است که شمار بر روزهای که ماه فلک را ببرد اندرین بیست و هشتا
و آن بیست و هشت منزلست نخستین را شرطین خوانند و آن دو ستاره است
روشن بر سر حمل و پس بطین است و آن سه ستاره است خرد که نزدیک
یکدیگر بر شکم حمل و ثریاست و آن شش خرد که این سگاهای و در است و این
ستاره‌ای است سرخ بر چشم ثور و هقعه است و آن سه ستاره است خرد که
پراکنده و هنعه است و آن دو ستاره است پراکنده و روشن بر ... پای
جوزا است و ذراع است و آن دو ستاره است پراکنده و نثره است و آن ابر
گرد از چیزی است کوچک میان دو ستاره است و طرفه است و آن دو ستاره
خرد که اند و در از یکدیگر و جبهه است و آن چهار ستاره است روشن بر کتین
اکتاف و بسوی جنوبیست قلب الاسد خوانند و زبره است و آن دو ستاره است
خرد که از پس قلب الاسد و صرفه است و آن ستاره‌ای روشن است بر دنبال
شیر و عواست و آن پنج ستاره است همچون الف رده ایستاده و سماک است

واین دو ستاره روشن است مر ورا سماک اعزل خوانند و عوا ستاره است واین
ستاره خرد کیس است دو برادو ز ورپا است واین دو ستاره است اکبره
واین دو کفه ترازو است و اکلیل است واین سه ستاره است روشن برده
اسمان و قلب است واین ستارکان سرخ هست تا ستوه میان دو ستاره
روشن واو را قلب العقرب خوانند و شوله است واین دو ستاره است
پراکنده یکی از او روشن تر و نعائم است واین هشت ستاره است روشن
چهار از وی اندر مجره است و چهار دو بیرون است از مجره و بلده است واین
پرداخته جایگاهی است بر اسمان از پس نعایم و اندرو هیچ
ستاره نیست و سعد ذابح است واین دو ستاره کوچک است و ستاره
کوچک با او نزدیک یکی بگرد مر ورا ذابح خوانند و سعد بلع است واین
واین دو ستاره کوچک است و سعد السعود است واین سه ستاره
است یکی از پس ستوه است و سعد الاخبیه است واین سه ستاره است
بر کردار مثلثی اندر میان اوی ستاره چهارمین و فرغ المقدم است واین
دو ستاره است روشن از یکی را کی بر سوی شمال است منکب خوانند
و فرغ الموخر است واین دو ستاره است تابنده از پس فرغ المقدم
برابر.

کی درجتش جایگاه نحس رسد یا بشعاع او مولود را اندران سختی رسد
و ان چنان بود کی طالع ده درجه بود از حمل و زحل اندر بیست درجه بود
از حمل پس درجه طالع بمطالع شمس برانند هر درجه را سالی پس
میان درجه طالع و میان زحل ده درجه بود بدرج راست مطالع
ان شمس اندر اقلیم چهارم بیست درجه و نیم گفتیم کی این هر درجه سال
هفتم از دا پس انجاکی درجه طالع بجایگاه زحل رسد نکبتی مر رسد
سخت اندران ما یعاش و علتی از سردی و خشکی رسد و نیز او را کی
درجه طالع برانند از بهر حال تن و درجه افتاب و ماه از بهر حال القمر
و درجه دهم برانند از بهر کار و پادشاهی و بزرگی و سهم سلطان و سهم
سعادت از بهر خواسته و نیکبختی را برانند و درجه افتاب بروز
و درجه زحل بشب برانند و جایگاه سهم پدران و درجه چهارم
از بهر حال پدر را و درجه زهره را بروز و درجه ماه را بشب برانند
و سهم مادر و برج دهم حال مادر را و برین قیاس همه دلیلها برانند
و اما تسییر یعنی راندن یا درجه طالع راکی رانند بمطالع برج راست
اند سهمها کی هم نیرها ... از بود و همچنین ستارکان و هیلاجها
کی اندر برج طالع افتند و برج دهم بباید راندن و برج چهارم
و ستارکان و سهمهای کی رانند و اندر ... بمطالع نظیر یعنی برابر کی

برج طالع و هرگاه کی هیلاجها و سهمها اندر جز برج چهارم جایگاه بود
از تسییر با ایشان کی تعدیل بود و من اینجا یاد کنیم کی تعدیل چون رانند
نگاه کن کی همواره هیلاج یا سهمی کی خواهی کی مرورا برانی اگر چنان بود
کی میان دهم و طالع بود بعد وی مرو از ... ان وتد میان
اسمان مران عمل کی یاد کردیم اندر مطرح شعاع بطلمیوس و پس درجه
تحسیمای ساعتها از نحس کی خواهی کی هیلاج را یا شعاع را از ی
وی برانی اندر بعد هیلاج یا سهم از دهم بیرون و ایج کرد این از بین
ضرب بکاهی از فلک المستقیم از دهم اندر پس ایج بماند هر درجه را
سالی بر سمی و اگر هیلاج اندر میان چهارم و هفتم بود کی برابر این
ربع است همچنان کن کی مران ربع مشیین کرده ی مگر انک ایج از ضرب
بیرون اید از فلک مستقیم نگاه انرا کی وتد زمین را بود پس ایج بماند
هر درجه را سالی برگیر و کار کن نیم نو بر شب و اگر هیلاج اندران ربع
بود کی از طالع تا چهارم بود یا ان کی بعد ... ... وری از طالع و پس فلک
المستقیم درجه نحس یا شعاع از ستاره کی خواهی کی بپیوندی هیلاج
را بی از فلک مستقیم درجه نیم نگاه و پس ضرب کن انرا در ساعتها
از نحس یا شعاع اندر سالی و نگاه این را از انک بماند وان باقی کی
ماند نگاه دار و این ... ساعتهای نظیر درجه نحس یا شعاع او فوا
کیر

که امن از ... کسیل مکر کی سعدی قوی یاوی بود و یا تمام بهیلم بود
از منحستها یا مسعود بود و ناقص نور و پاک بود از تثلیث
و تسدیس مریخ خسته کردن را نشانهای تمام ... عقرب بود
با نظر مریخ اندر حد او بود و تمام ناقص نور مصاحب مشتری و یا زهره
و انگاه پاک بود از تثلیث و تسدیس مریخ و نظر زحل از بیشه
نشان برده خریدن را تمام اندر برجهای که در صورت مردم بود
و همچنان طالع و نشانهای تمام و طالع و خداوند ایشان سلیم باشند از
منحست و همه از حسش محمد بود و صاحب ششم ... با خداوند طالع
نه تنها پاک از منحستها برده ازاد کردن را نشانهای تمام ... اند
نیم بود متصل بسعد اندر سعد شرقی و طالع و ... پس
مسعود دست کرفتن زن کردن را تمام نشانهای اندر ... ثابت
بود و نشانهای اندر ثانی عشر و سادس و یا مستقیم بود و از برج
حمل و سرطان و جدی و دلو و ان برجهایی کی اندرو نحسی بود و اندر
منزل دوست دارند و نشانهای تمام متصل بود بسعدی و زهره سازگار
و سعد اینها کاهی بیک بود زن اندر شدن را تمام اندر شرقی رسد

وحمل و سنبله و منظری از نیمه و نیمه اند چنانکه گاه می‌بینگ با
منحوس کار را بیرون برد ... دلیل خانه چهارم از برجهای منقلب
طالع خانه یکی کوکبی علوی بود و قوی‌تر باشد خانهای برجها بود
ثابت یا مثلث و بیستمین ... بود و باید که صاحب طالع
اندر برجی ثابت باشد و حسد ... اندر طالع و یا عاشر و یا
حادی عشر و صاحب ساعت اندر طالع بود و یا اندر ثانی عشر مقبول
و متصل بکوکبی ساقط چنانکه یاد کردیم و نشاید که اندر رابع بود
زیرا که پادشاهی او را بخانه بود و صاحب ثامن اندر ثامن نباید
و صاحب ثانی اندر ثانی نشاید زیرا که مالی یاران شوند را بود
و ثامن یاران ... و استعلا صاحب طالع بر صاحب ساعت و اتصال
و اتصال صاحب ساعت بصاحب طالع از مثلث و تسدیس ولی مقبول
که تا شادی و صلح جویند و بود زهره اندر عاشر یا او سعدی
اندر طالع نصیبی بود کسی را که کارزار و کشتن جویند و بود از ا
سعد ... ساعت شمارب و عیب دست ... قوت صاحب خانه
و صاحب طالع و ... او انک شرقی بود نشاید صاحب اوند

از میان نشان حزن حکم بر آیین وی دلالت این علم است و در این
بود کار تر و اندر این خاصه تر و کوتاه بود کار تر فصل
بکردانیم طالع قران را و برج قران را هر سالی یکی برج پس طالع
و برج قران هر دو دلیل سال اول باشند و دوم طالع
قران و دوم برج قران دلیل سال دوم بوند و هم برین
ترتیب و نظام پس گاه دوازده سالی این دو برج
انتها را و صاحب اشانرا و امتزاج اشانرا و اسعدها و نحسها
پس حکم کند سال را اندر خورد آن و ایمه جهد آنک واجب
کند طالع سال و سال خدای و بدانچه اندر حکم کردن بر آن
و اندر امتزاج ... دلیلها بسیاری خاطری تیز و اندیشه
صافی باید تا ابراکی ... و هش کنند از انک
... پس حکم کنند اندر ... انک چیره بود
از ایشان ...
... و شمار ... پس ... دلیلها خیر و شر
بسیار ... حکم بر نظام کنند بر انک چیره بود و آن سعد
و ... بود فصل هرگاه که اندر ... طالع قران
کوکبی باشد ... قوت داتیش و عرضیش که مسعود

اتصال
کرده اند پس مشتری گواه کند دیگر را و امتزاج کند با او نظر و
و جایگاه تاسع و عاشر و حادی عشر و طالع ... تر
بوند و سیم و دوم از دهم و ششم ... پس حکم کنیم پیدا
گشتن متغلبی اندر قران از طبیعت آن ستاره پس اگر
اندر ... بود و یا اندر مایلی بر اوتاد بود از اهل
... آن دولت بود و آن ملت بود چنانکه حاضر باشد و اگر
اندر سیم و نهم و دوم از دهم و ششم بود بیگانه بود از آن
دولت و ملت پس آن کوکب ه اگر زحل بود پیری باشد انکس
دهقان و شریف اندیشه از صاحبان جایگاه قدیم
و اگر مشتری بود از صاحبان پارسایی و صلاح و با ایزدی
دارند ه و اگر مریخ بود سپاه کاری و خون ریز و کشنده بود
و اگر زهره بود عابد و دین دار و پارسا بود ه و اگر عطارد
بود ... و فصیح و سخن گوی و صاحب عجایبها بود
و اگر شمس بود پادشاهی گوی بود ه و اگر قمر بود از اندوه
تر مردمان بود و وقت از میان طالع و جایگاه قران بود
و بار از میان طالع و جایگاه کوکب بر آن شرط که هر سالی

برجی بود و هر درجی را حصتش و طالع ارسال کی کار متغلب اندرو
بدل شود و قوس و برج انتها از طالع قران هر دو حول اعار ی
مولودی بود آن کارها در دوازدهم اندر ... صاحب
مشتکان مشتکار را اصل این صناعت اندر حکم کردن
بر حادثهای عظیم اصلی و بنا هست و مر اینرا ادوار خوانند
و دوم سیلی شش سال بود پس سال را چهار فصل کرده اند
ابتدا فصل نخستین انگاه که آفتاب اندر بیست درجه و چهار ده دقیقه
اندر حوت ... جایگاه خاصه شمس نه درجه بود راست بر حمل
کمن و انجا غایت تعدیل بود و ... وسط و اغاز کند
شمس ... از وسط فلکش باز سوی اوج
و ابتدا فصل دوم انگاه که آفتاب هژده درجه شود از جوزا
و اندر جایگاه شمس اندر اوج خویش باشد و خاصه اش صفر بود
و هیچ تعدیل نباشد پس ه و ابتدا فصل سیم انگاه بود که آفتاب
اندر یازده درجه و چهل و شش دقیقه باشد از سنبله
و اندر جایگاه خاصه شمس سه برج باشد راست و تعدیل
بنهایت بود و ناقص بود از وسط و شمس آغاز کند بتشبیه
کرفتن از وسطش یعنی وسط فلکش باز سوی حضیض

و ابتداء فصل چهارم آنگاه بود که شمس اندر هژده درجه از قوس بود
و اندرین جایگاه خاصه شمس شش برج بود راست و بحد ملکش
بود و شمس اندر حضیض فلکش باشد. پس فصل نخستین
هشتاد و هفت درجه بود و سه ربع از درجه بتقریب
فرقها شمار از بود. و همچنین بود فصل دوم و فصل سیم
نود و دو درجه بود و ربع درجه و بیرون شمار عدد از بود
و همچنین بود فصل چهارم همبرین گونه راست و برین گونه
بمانده اند دورها و فصلها شش جزوی یک بجز از فصلهای
سال یک سال از فصلهای دور. **فصل** پس ایشان
مقصد بگردید قرانی را که پیش از طوفان بود دویست و هفتاد
و شش سال شمسی و اول سال را برآن گونه فرود داشتند که
ما گفتیم و اول دور و والی دور زحل را گردید با برج
سرطان زحل آنگاه اندر سرطان بود و طوفان اندر دور بود
از پس یکدیگر دویست و هفتاد و شش سال و تسییر
ببرج سرطان رسید چون براند پیش از ابتدای دور هر سالی
را برجی و دورها نیز تسییر کردند هر دوری را برجی و کوکبی
و والی دور دوم مشتری بود با برج اسد. و والی دور سیم

مریخ بود با برج سنبله و همبرین ترتیب. پس هر سالی از روزها
برجی بود و پنج دقیقه تا برسد نوبت بتمامی که دوری دیگر
برج برسمان عادت که گفتیم و حساب اینست قسمت کن سالها
دور که شش بسنده باشد بر دوازده آنگه برانداخ دوازده درجتی
بود آنچ بماند پنج زیر دقیقه بود پس را آن اندر برج انتها
سال بشمر هر مثال که سال تمام دویست و هفتاد
و شش قسمت و بر دوازده بحاصل آید بیست و سه پس انتهای
آن برسنبله بود پس سرطان بیست و سه درجه بر همین قیاس
بود پس از ابتدای ادوار تا آنگاه اندر ابتدای بیست درجه
و چهارده دقیقه از حوت اندر سال بیست و یازده پارسی
یکدیگر شش دوازده دور و دوازده برج و دوازده کوکب بود
دوره باز عطارد رسید با برج سرطان. و فصل نخستین
از دور مریخ را بود با والی دوره و فصل دوم شمس را بود
و فصل سیم عطارد را. و فصل چهارم زحل را و طالع
دور طالع اندر شمس بود اندر جایگاه که یاد کردیم از
حوت اندر ابتدای دوری و طالع سال طالع اندر آن
قران بود اندرین جایگاه اندر هر سالی. و تسییر کنند

از درجه اول و دقیقه را از حوت هر برجی سوی هر درجی سالی
و تیر اندر برج قسمت خوانند و درجه طالع دور اندر مطالع
آن شهر هر درجه را سالی و از طالع دور هر برجی را سالی
پس از درجه که بود تسییر بود اندر درجه طالع و آن برج
که بود برج انتها بود از طالع. **فصل** و هرگاه که والی
دور سعد بود و با مسعود و قوی باشد دلیل بود آن بر سعادت
اهل آن دور و قوت دولتها اندر آن دور. و اگر والی نحس بود
و یا منحوس باشد دلیل بود بر بدی حال اهل آن دور و مضطربی
دولتها اندر آن دور و باز گشتنش از فصلی بفصلی دلیل بود بر
گشتن دولت از گروهی با گروهی. پس اگر والی دور کوکبی بود
علوی آن بازگشتن باز گروهی بیگانه بود و باز مردمانی جز از آن
مردمان و باز عادتها و چیزها و سیرتها جز از آن عادتها
و چیزها و سیرتها. و اگر والی دور کوکبی سفلی بود آن بازگشتن
از جایگاهی بود با جایگاهی هم از آن دولت و گشتنها و قسمها
بود. پس اگر والی دور مسعود بود اندر اصل و قوی بود دولت
برنگردد بر گشتن فصلها و هم اندر جای خویش بماند. پس
اگر والی فصل مسعود بود و قوی باشد اندر آن دولت سعادت

که از پس حمل اند. و اسد پنجم است از پس سرطان اند. و عقرب که از
پس میزان اند. و دلو است که از پس جدی اند و نیز پس هر یکی
از این چهار کانه که یاد کردیم اند یکی دو جسد برآید. و آن جوزا است
که از پس ثور است. و سنبله است که از پس اسد است
و قوس است که از پس عقرب است. و حوت است که از پس
دلو است. پس حمل و سرطان و میزان و جدی منقلب اند
و ثور و اسد و عقرب و دلو ثابت اند. و جوزا و سنبله
و قوس و حوت دو جسدین اند. **فصل** حمل و ثور و جوزا
بهاری اند. سرطان و اسد و سنبله صیفی. میزان و عقرب
و قوس خریفی. جدی و دلو و حوت شتوی اند. **در شمار**
اندر جهای مذکر و مؤنث و لیلی و نهاری هر چهار بهر
هر یکی ترتیب از حمل اند یکی نر نهاری است و یکی ماده لیلی
تا بحوت. از بهر آنکه نر قرین ماده بود و ماده قرین نر. و همچنین
قرین شب روز است و قرین روز شب. و آغاز بنر و نهاری
بکردند زیرا که نر شریفتر از ماده بود و بیشتر از ماده بود
و همچنین روز از شب. پس شش برج مذکر نهاری بود و شش برج

مؤنث شب **فصل** و همچنین مذکر و مؤنث از طالع فرا
گرفته اند و طالع را مذکر داشته اند و دوم را مادینه و هم
برین ترتیب **فصل** و همچنین مذکر و مؤنث از برجها فرا
گرفته اند پس از ربعها آنک از طالع بود تا به عاشر با آن ربع که
مقابل او بود مذکر داشته اند و دو ربع باقی را مادینه

در یاد کردن طبعهای برجها

برجها را از حمل گیرند و بر چهار داشته اند بترتیب ناری و ارضی
و مائی و هوائی و ناری و ارضی و هوائی و مائی و برین ترتیب
پس سه برج ناری گرم و خشک بر طبع صفرا و آن
حمل است و اسد و قوس ه و سه ارضی اند سرد و خشک
بر طبع سودا و آن ثور است و سنبله و جدی ه و سه هوائی
اند گرم و تر بر طبع خون و آن جوزا و میزان و دلو است ه و سه
مائی اند بر طبع بلغم سرد و تر و آن سرطان و عقرب و حوت اند
پس آنان که هوائی و ناری اند مذکر و نهاری اند و آنان که
ارضی و مائی اند مؤنث و لیلی اند **در یاد کردن**
برجها و جزوها که بیکدیگر نگرند آن برجها و جزوها که بیکدیگر
نگرند آن باشند که از میان ایشان شش برج بود و سدسش خوانند

در هشتم اندر اتصال و انصراف و قبول

اتصال نظری آنکه کوکب نظری اندر طول از هیئت جایگاه بود
مقارنه و مقابله و دو تربیع و دو تسدیس و دو تثلیث و اندر
این درجات را که اول درجات اتصال بود کوکبی را که وی
اهل نظر خوانند و آن مر شمس را پانزده درجه بود و قمر را دوازده ده
درجه بود و مر یکی را از کواکب علوی نه درجه و هر یکی از زهره
و عطارد هفت و اندر جرم مریخ خلافست گروهی گویند
گویند هفت درجه است و گروهی گویند نه درجه است پس چون
کوکبی نزدیک کوکبی رسد بدین و اتصال خواهد کرد از میان ایشان
دوری چند نیمه مر دو جرم بود از هر دو کوکب از اول
اتصالش بود پس چون از میان ایشان تا به نیمه جرم کمتر از آن
باشد اندر قوی تر اتصالی بود پس چون راستا راست شوند
به درجه و دقیقه پس از اتصال شوند و تمام شود پس اگر از
دقیقه ای اندک بگذشت از وی منصرف گشته بود هر چند اندر قوت
نظر و دست او بود تا آنگاه که از میان ایشان چندان دوری
بود که نیمه جرم یکی از دیگری بیش باشد و با کوکبی دیگر آرد از

و بدو خواهد شد پس تا اتصال کردن بر آن شرط که یاد کرد
و برین قیاس کنند همه اتصالها و انصرافها را و اما آن
که از عرض اندر بود بکار نیاید مگر اندر مقارنه و اغلب
و اجتماعش بر آن گونه بود که اندر پیش یاد کردیم اندر
طول از مقدار جرمها و آنک از جمله اتصال شمارند
اتصال راستا بودن دو کوکب بود اندر دو درجه که مطالع
راستا راست بود و یا اندر دو درجه که متفق باشند اندر دایره
روند بر آن گونه که اندر باب دوازدهم حکایت کردیم
گونه دیگر از اتصال که آنرا انتقال خوانند و آن آن بود که منصرف گردد
کوکبی و اتصال کند بکوکبی دیگر پس نور آن کوکب را باز آن دیگر
کرد اندر چون مریخ اندر حمل بود و مشتری اندر سنبله و زهره اندر
حوت منصرف گردد از مریخ و اتصال کند بمشتری پس زهره مریخ باز
نور مشتری گرداند پس اینجایگاه آن باشند که اتصال کرده
بود مریخ بمشتری **گونه دیگر از اتصال که آنرا جمع خوانند**
و آن آن بود که دو کوکب بیک کوکب شوند پس آن کوکب نور آن
دو کوکب را گرد کند چون مریخ اندر حمل و مشتری اندر سنبله

و هر دو متصل شوند بزحل اندر حوت پس زحل نور ایشان
دوگانه جمع کند و بجای اتصال مریخ و مشتری باشند **فصل**
و هرگاه کوکبی بکوکبی اتصال کند از خانه پذیرنده و یا از شرفش
و یا از مثلثه و حدش پس آنجای پس او مقبول بود و آن ستاره
که پذیرنده قابل بود پس اگر از حظهای خویش هیچ بدو بر آن گونه
که گفتیم مقبول بود از آن ستاره که قابل نیز هر چند کمتر از آن
قبول نخستین بود ∴ و چون کوکب اندر حظها بود که یاد کردیم
او مقبول بود اندر جایگاه خویش و چون آنک اندر هیچ حظی نبود
از حظهای خویش غریب خوانند **فصل** و چون کوکبی
بکوکبی راجع یا محترق شوند پس آن کوکب که راجع و یا محترق
بود نتواند آن اتصال را قبول کردن و بدو نرسد پس آن کوکب
که همی نپذیرد اندر حظی از حظهای خویش بود و یا اندر وتدی
از وتدها آن رد کند پسندیده بود و اگر غریب بود و یا اندر
جایگاه زایل و ساقط اندر وتدها آن رد ناپسندیده بود
در شناختن اندر نیروی ستارگان و خواستگی یکی بر یکی
نیروی ستارگان نیروی ذاتی بود و نیروی عرضی و هر سعادت
پس از نیروها ذاتی بود آن بود که کوکب اندر حظی از حظهای

خویش بود و نیز و نیرو تر بیفتاد از خانه بود پس شرف پس مثلثه پس حد
پس وجه این گفتاری مطلق است پس چون از کار پادشاهی و بلندی
طلب کنند شریف اند از جایگاه نیرو تر بود از خانه و هم برین
قیاس زیرا که کوکب اندر خانهٔ خویش چون مردی بود که اندر
استواری و جایگاه ایمنی خویش بود و چون اندر شرفش
بود چون مردی باشد اندر عز و مملکت و پادشاهی خویش بود
و چون اندر مثلثه اش بود چون مردی باشد که اندر میان پاسبانان
و نگاه داران و یاری گران خویش بود و چون اندر حدش
بود چون مردی بود که اندر صنعتش بود و چون اندر فرحش
بود چون مردی بود که اندر نزهت گاه و جایگاه خرمی خویش
بود و چون اندر حاش بود چون مردی بود که اندر میان خویشا
وندان و پیوندگان خویش بود و چون اندر حیز بود چون
مردی بود که اندر میان آشنایان و دوستان بود و نیز وجههای
ذاتی نیز آن بود که صاعد بود اندر فلک اوجش و از آنگاه بود
که از میان حضیض و از میان اوجش برو لی نود درجه بود و گفته
دیگر آنگاه که سریع سیر بود یعنی روز بروز بیش بود و مستقیم
و آنگاه که مشرق بود و با صاعد بود اندر سهم یعرض

فصل اندر وجوه عرضی آن بود که اندر یکی از وتدها
بود یا اندر مایلی الوتد و نیرو و برین وتد صاحب طالع بود پس
عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع
پس ثالث پس ثانی پس ثامن و سادس و ثانی عشر را در شمار
نگیرند و این نیز گفتاری مطلق است پس چون از اتصال از ...
سلطان کنند واجب بدان ماند عاشر نیرو تر بود از طالع
و برین قیاس و آنکه کوکب اندر حیز و فرح خویش بود
فصل سعادت آن بود که کوکب یکی کوکبی سعد پیوندد
و یا کوکبی سعد او را پیوندد پیوستنی یا قبول و یا از بود که
پیرامن وی اندر آنجا بود اندر برجش و یا اندر ثانی و یا
اندر ثانی عشرش ستارگانی بوند که مسعود باشند و قوی
بوند بذات و بعرض پس آن ستاره که بسیار ازین قوتها
او را گرد آمده بود چون کسی بود که پادشاهی بزرگ دهند و مخاطبی
قوی و چون بر ضد این بود خداوند حوسال را حسیسی و فقری
مایلی رسد تا از جایگاه که آنجا برد میشان بر تری باجد
نهیه اند انک هیچ مقدار و سنگی نبود **فصل**
پس اگر آن کوکبش اندر نیر و تنها بود و سلامت باشد آن

و نیروهای نفسانی چون عقل و تمییز و نیکی رای و بجمله آن
سعادتهای که اندرون تن بود باید که طلب کنیم از
نیروهای ذاتی بود و اگر از آن نظر اندر بلندی و پادشاهی بود
و اندر جاه و دیگر باید که طلب کنیم از نیروهای عرضی بود
و اگر اندر مال و توانگری بود و نیکوی حال و جمله آن سعادتها
که از بیرون بود پس باید که طلب کردن مال و جهتهای
سعادتها بود که یاد کردیم **فصل** و اما استعلای یکی از
ستارگان یکی بر یکی یعنی او استیلاشان بود که کوکبی اندر عاشر
کوکبی بود و یا دهمی کوکبی از ذروت فلک تدویر و برش
کمتر از دوری از کوکب دیگر بود و انسیر از ازین جهات او

در بستم اندر دلالت جایهای فلک و جاگاههای ستارگان بر ایشان

طالع دلیل بود بر آن نیروهای که بدان تمام گردد آن شخصی
که یافتنی بود و بدان کاری که آغاز کنند و آن را ابن
الحیوه النفس خوانند ثانی دلیل بود بر ... و اندر چیز
از چیزهای که موافق او بود و او را بیت المال و معاش
گویند و بیت مادی گران و کارهای که خواهد بود و جایها

و اندر بعد هیلاج صوب کن از طالع و آن آنک نگاه داشتی نگاه پس
اوج یکی جسد بماند هر درجه را سالی بود و اگر هیلاج اندر میان وتد
مغرب بود و میان وسط السما باشد که میمران کونه بر اندک که انرا
که اندران جهار یکی که از طالع با جهار هر بود جز آن باید که از کی اندر
کرده بفلک المستقیم دهم اندر بفلک مستقیم جهار هر باید کردن و خود

از هر جایهای ستارگان سیجابی
یعنی مانند این که بر هیلاج
راه ببینید اندر حد ول ... کراه
ما سکتر بود بر اموزند و بر خوینده
مان یا فی اوج حواهد کیسب
ان شود ان شاالله عز و جل
اکنون بر بر کنیم حدول دانستن
ستارگان سیجابی گنتی این جمله با کوینند
که بر بنده اند من هیلاج جمانا
و لا یعلم الغیب
الا الله عز و جل
و به الحول و القوه

جدول ستارگان [illegible]

نام ستارگان	درازی	پهنا	از کدام سو	با کدام برج
انکب بر مش بر عول بود	اح مو	کم	شمالی	اسد مراج زحل و مریخ
انکب بر دست بر سار بر بود	اط ب	ط اے	شمالی	اسد مراج زحل و مس ح
دبران	اکه ب	ہ ے حنوبی	حنوبی	اسد مراج زحل و مس ح
انکب بر سر حباب بود	د یح	یح ط	شمالی	اسد طبعه زحل و مس ح
انکب اول بر سرطانست	ج رکو	ه ی	شمالی	طبعه زحل و مس ح
انکب بر سینه کحرجنک بود	د ک مط	ه مر	شمالی	طبعه زحل و مس ح
انکب بر شیر بود	د و مد	لح ل	شمالی	مراج زحل و مس ح
انکب بر ذکر بر بود	د و د	ب ه	شمالی	مراج زحل و مس ح
قلب الاسد	لح ه ک	ه ے	حنوبی	مراج زحل و مس ح
قلب العقرب	ر که ب	ے ه	حنوبی	مراج زحل و مس ح
انکب بر سر شوله بود	ح لح ما	لح ه	شمالی	طبعه زحل و مس ح
انکب بر سر رامی بود	ح ط ا	ب ب	شمالی	طبعه زحل و مس ح
انکب بر چشم رامی بود	ح لو ما	ه مد	شمالی	طبعه زحل و مس ح
انکب بر زانو مرغ بود	ے لو مد	ح مط	شمالی	طبعه زحل و مس ح
منکب الفرس	ا لد ما	ه ه	شمالی	طبعه زحل و مس ح